

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی» و «پنگ»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جولانام امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتهای تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمبل

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمبل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶

شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

تمبل رستوران

لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمبل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتومر
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر ومنزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی وسرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکی ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه ومجلات منورد

نظرتانرا عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف ومقابل

هوتل بلا زادر

کابل

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید ا

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

بذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي وغریسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمعور

خرید و فروش خانه واپارتمان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور وچهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۲۴۶۸

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و خوردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بول

وقتی کودک آب می خورد
می شود

حیران ننگی حافظه

۲۸ خ

چرا و چگونه

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



انجوس خند مابوزخند هفته
صفحہ ۲۴

پراگه کی کھلی کتاب خانہ

صفحہ ۲۱

مدیرمسؤول : د. وکٹور ظا هرطنين
تيلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورڈ : ۶۱۸۷۸
ارتباطو : ۵۴ - ۴۸ - ۳۹

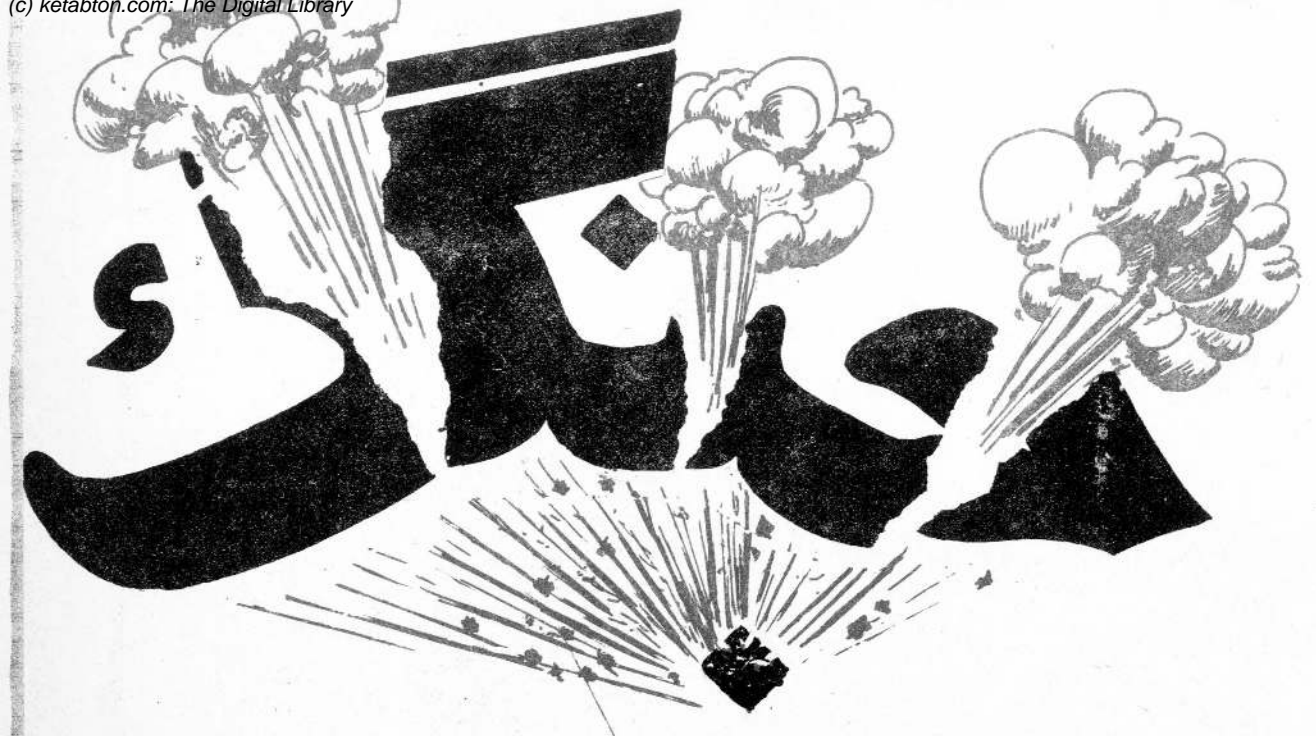


نشریہ اتحادیہ زورنالستان
جمہوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریبا
شفیق وحدان

ارت و گرانیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عمی قانمی
مہتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماسون

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مناسبتاً
واردہ در صورت نشریہ اندم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایہ شدہ صرف
نظر نویسندہ مناسبتاً



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . آنکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری میگفت: یک بچم مدی سر لیسه شیوه کی بود . بیست روز از عروسی اش تیر میشد که در راه مکتب شهید شد . بچه دگم صاحب منصب هوایی بود . یکماه از عروسی او تیر شد . بود هنوز در ستان عروسی او رنگ حنات داشت که به شهادت رسید و بچه سومی ام فارغ صنف ۱۲ دارال حفاظ بود . ششماه از نامزدی او تیر میشد که در سال ۵۸ زنده . گم و گور شد . بچام هر که امشان - وطنپرستان بر راستی بودن در راه - دفاع از وطن جام شهادت نو - شهید شد .

وحشت جنگ ره از من پهرمین وحشت جنگ ره من با چشمانم دیدم . ام . وقتی ماد رحاصل بیخوابی شبهایش ره . ده خاک و خون می بیند . نفرت از جنگ مثل خارده قلبش میخلد . به جای خون نفرت و وحشت از جنگ در رگهای جانم جریان داره . غم مثل کوه های همه دنیا سرشانه هام سنگینی میکنه . درد یک مادر ره فقط یک مادر رسیده . فرزندان ره در راه سر بلندی وطن قربانی دادن ره آیره بهترین افتخار میدانم .

بقیه در صفحه (۸۶)

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره ذره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :
به مادری خبر رسید . بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان - دستهایشان و باهایشان بنداز پیچ شده بود . مادر به آنها نزدیک شد . باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده ام . دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گز جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .
مفهمم جنگ و پیرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند . من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر می کشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم . شعله های اتش در سینه ام زبانه میکشید رگ های تنم مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تنم فرو میپند .



ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لہجری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی رابعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمارت بستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . العاری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته است .

این سردوالعاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

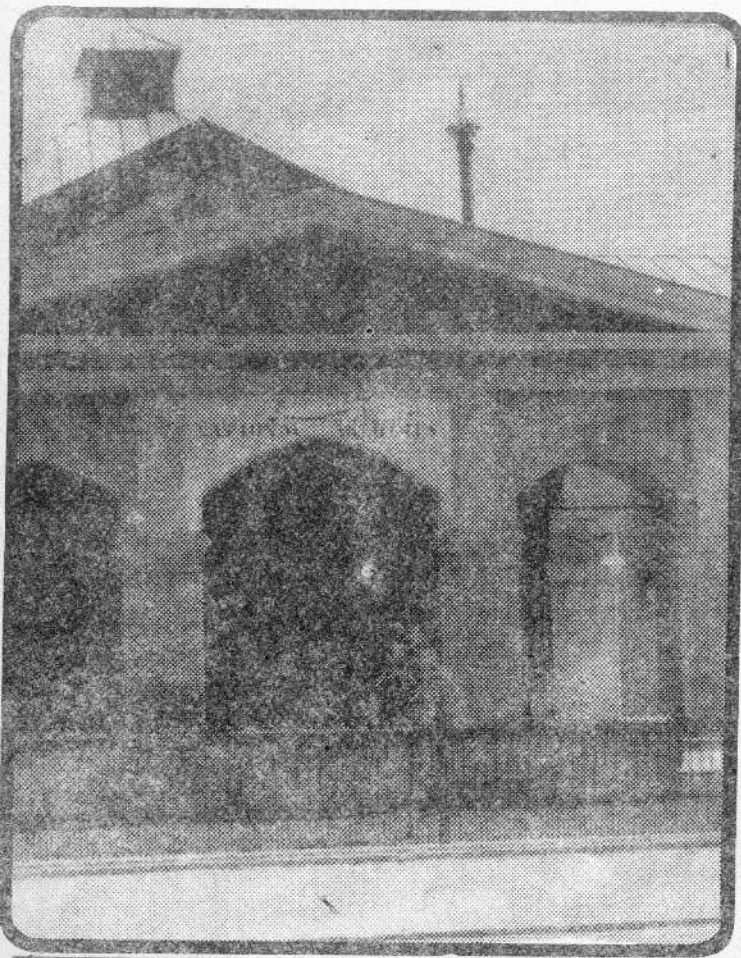
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تالشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چندان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و کرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تعدادی تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب مینماید. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینجا کنده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تراز ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادی تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تعدادی پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تعدادی اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، که وقت عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی هایمیکه این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به همسرانش
ندارد. مسرود داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

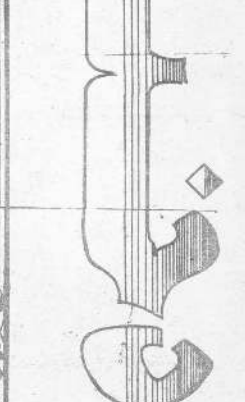
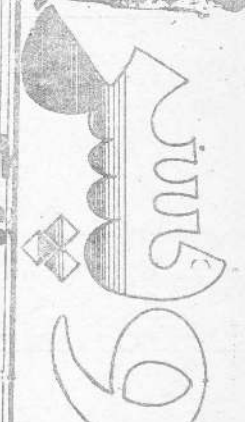
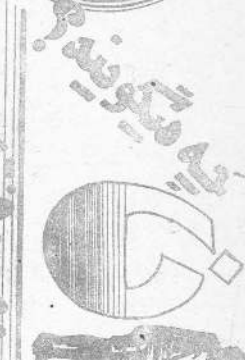
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مصاحبه با استادان

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



مجموعه مصاحبه با استادان

به تمام معنی یک زن

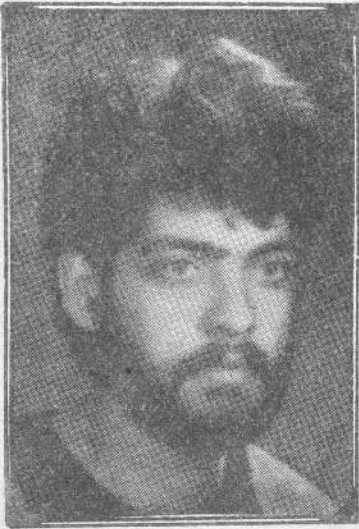
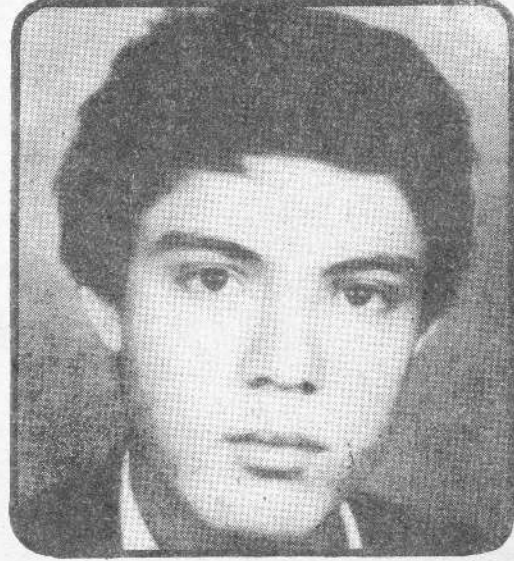
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

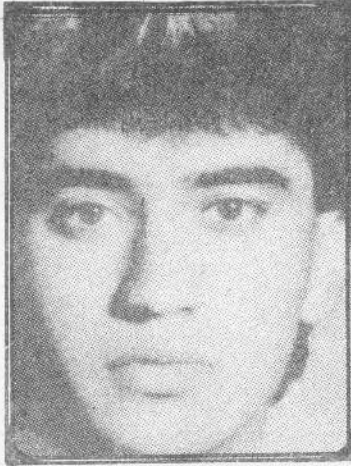
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صا بره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد . و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموشم نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و نص مسایلس زنده گی از منوره نار بگیسزد .

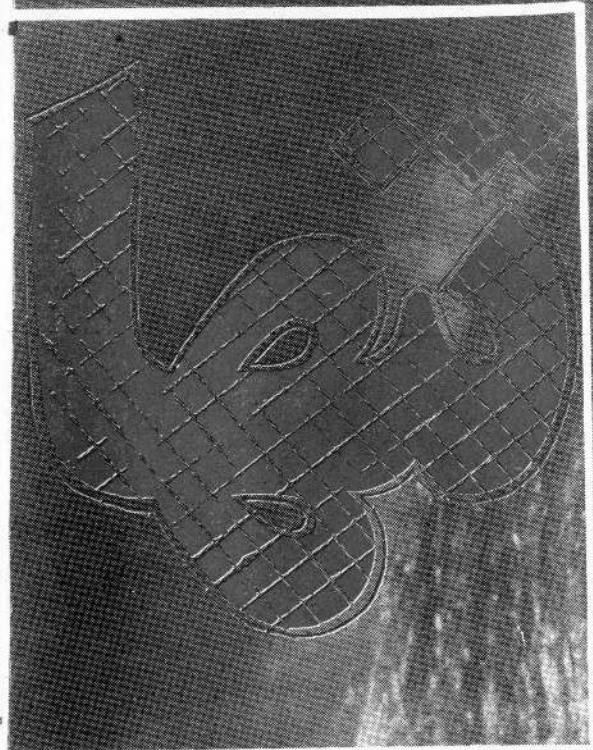


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده ومطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار میکرد : ای که از کلمه هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر جدا بی به ویژه این بیت را دوست داشت : شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودرخانه مایه ای و آنگاه سرش را بطبر میزونی که آنگده از شور و هیجان بسود شور میداد . وقتی گپ از خیم و روایات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیم همزد او بود ماست و آنگاهی کاین روایات را زنده میکرد چنان حالی داشت که گفتمی سروده های پنهانی دلش را باز میگردد . از شاعران معاصر ری زبان کشوره اشعار خلیلی پیروزک دهقان ، لایق و ناظمی آشنایی و علاقمندی بسیار داشت و از شاعران معاصر ایران نادری و پور شاملوه ۱۰۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴

زیری از برنامه های فوق العاده را در یو بی و تلویزیون را فریده نه تنها به دکلمه اشعار و گوینده گی برنامه های ادبی می برد اخت بلکه گاهگاهی نقش های را در استانهای دنباله در آرد و یو بی درامه ها و قصه های تمثیلی ایفا میکرد . فریده در تمثیلی استعداد فراوانی داشت . او نقش زنده آرد در استان دنباله در آرد و یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد . همچنان آرد در سلسله بی از استانهای که در آخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه میکرد ، آنچنان با مهارت و توانایی نقش هایش را ایفا میکرد که مورد توجه فراوان تلم نشود . نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار میگرفت . فریده انوری در بوهر سفلی و کودکی و پیروی سرهما و واکنش نشان میداد و پاکستانی و سرکشی و فرود در برابر سفله گان و نابخوردن برخورد میکرد . بوکس در بوهر سحر صاحبان ، ادبیان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری را در بی شانرا آنچنان ستایش میکرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آفریده ماست .

وقتی گپ میزد صدای زسری داشت و هرگز فکر نمیشد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را دکلمه میکند از آن او باشد . آرد و بیشتر

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح بحریش و ساره دخترش زنده گی میکند . در سال ۱۳۴۵ آرد بو هنتون کابل به تحصیل در رشته هنر واد بیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد . در آواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گی در راد یو آغاز کرد . بعد از آمدن بیات عمومی هنر واد بیات را در بو هیمیت برود یوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد . از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات ایفای وظیفه کرد و درین سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند . در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات راد یو و تلویزیون مقرر شد آرد و انتخاب شعر برای دکلمه -

مکرونون دنبای روز مره و سعادی صدای عاد پیش را کنار میگذاشت و به جهان تازه بی از احساس صدای پیوست .

سیمون سخت کبر بود . آرد - جستجوی ناب ترین سروده ها ، جنگه های شعری را روز میرزه آرد تمند مولانا بود و خود را شعری در صورت یک زن احساس میکرد . با حافظ چنان انس گرفته بود که گویی از روزنه دیوان او یا به معبر شده های گذشته میگذاشت و با حافظ در زمان او - می پیوست و در ب میکند ه های پر نقش و نگار او را میکشود و صفهان زاب خاطر نوای طرب و مسرود غزل فرا میخواند . و در آن جهان هر چه تر و دریا زحیله و کسر و تظاهر و زهد فروشی را فرسین میکرد .

فریده انوری علاوه بر دکلمه سیمون شعر ، برنامه های مختلف ادبی را نیز گوینده گی میکرد . برنامه های چهره راد یو بی مجلسه ، ترا زوی طلایی ، مضمعه اربان هنر



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیلیدې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو نتيجه
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل په مرسته راد پيوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياداسې په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې په ماد گلزمان پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډه اهيله په رات پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رفا ري
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ما د پيري
کې د راتولو او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پېر شوي وڅيز يې په خورا
صميميت راسره روښ کوي او د وار
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوځلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېروي يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپوي به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي راوړسي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلظت رک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کو-
رنۍ د رئيس په سترگه گويم
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کله ژوند کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډ
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وري خبري
په اوريدوسه سره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدوسه سره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدې وخت کې مامان زما د ميندوتو
اوارمانوډو بللاند له مريمه خيبر
را حرکت شو . هغه زما بلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلمو
د موسيقي په رياست کې د نرگس
د انساميل سندرغاړي شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د انساميل سندر-
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد پيوته راغلم .
اوبه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگه ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

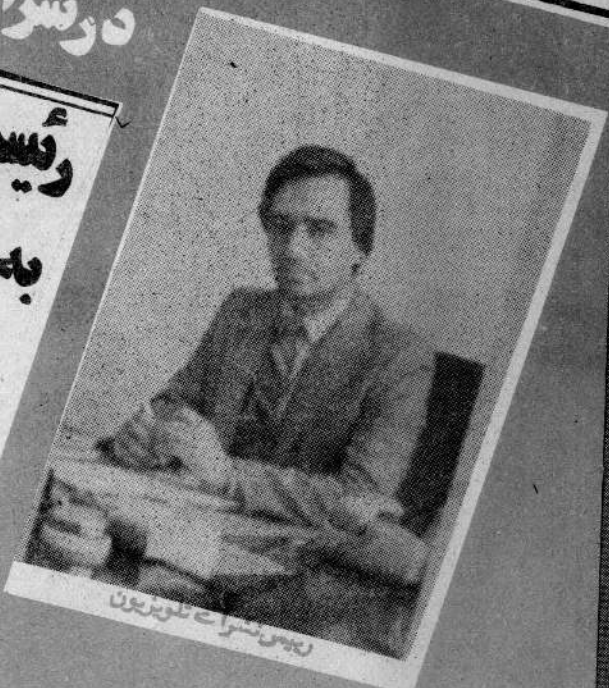
خاندې وايي :
- ماغوښتل چې هلته موتهر
ومينم چې په شورخون وې سترگي
ولکيدې نو څو زه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نوکړې وکړ .
چې راځه په شورخون وکيد و غولوه .
- يعنې داچې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو نوروته که پدې باب
وغيزي .
- زموږ به د پروا و حجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير و و . چې ما
ورسره ليوښ مينه د لرود . . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسنه
منگې او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد پيو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

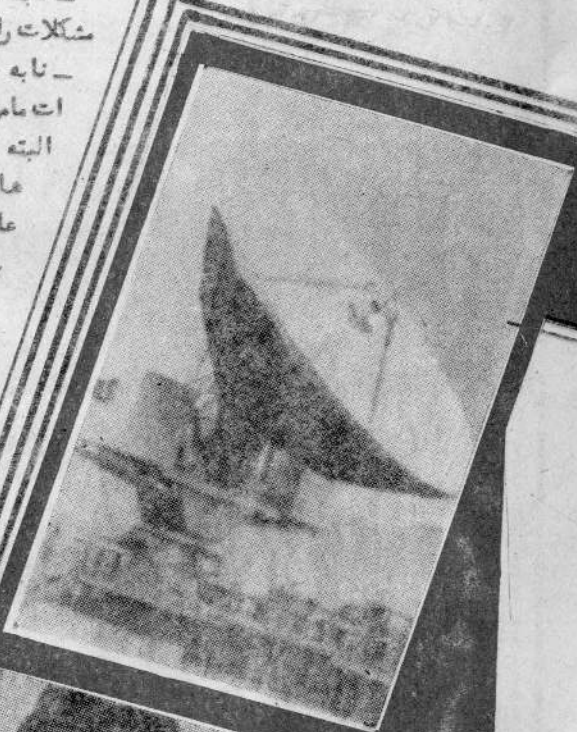
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیوهای تلویزیون - وضع کار درین سندیوها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورند برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایستان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از آوان کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه دوستان و خواهانان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان درستان هنر تان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک درستان مزادین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهد بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دسترسی کامل داشت مزادین راه یاری رسانیدند ؟
 - همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار می‌گیرند .

ما به مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگام را می
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بله • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیوه صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگام می خوانم و تمثیل کمیگام میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را در یکست و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگام، د و خواندن و پارچه
های کمیگام را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و می
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بجای خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسس یا محفلی در
هوتل استی، می بینی که اوستی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با
خدمت میکند، صد آها و آواز
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنت، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاريه منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې و. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاريه شمالي لويديځې پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بېلابېلو وختونو کې به د بېلابېلو سيمو پورې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد او نه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چنداني يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتياو پښې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهېږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانی په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په خبرو پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پرمه زموږ سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا د رته وایم. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولای شوای. چاچې ورته غوښتېد نو سيوري پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويديځې اود ښار وروسته پاتې سيمه وه پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انډ يوال ده. خداي دې خيبر پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېده دلته و چې هغه زما پېر خوښيد. او يو وېرې او مړيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر خوښد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه عموسې کرکه پيدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه و چې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پېر دې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېرماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا د رته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده خبرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لومړي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري او سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. اويا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې اويا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلی شيانوسره سراوکارولري. بېانود سروسره څسو بېخي بل پ ول برخوره ضروري ده. د ابرخوره بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوسيوري ټول شيان خوړلي دي.))

د دې خبره ياد زه صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکرې وکړې يې څو پوځيل کار کړي دي. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلی وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا د رته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې خرڅه پيدا کړه. د انوشک و. په خرڅې کې پوهه نه وې. وږمه کې وې. زه هم وږمېدم. خو په دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تا پيد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خور وپېرولې پتنوس راغې او په کې يوه پېره گلالي توتې هم په خور غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواړتې چېوتيا خبره شوه. او هغه د چا خبره عزرا بيل د خوشبېوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښاريه خبره وکړ.

— ښه. ترکومه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته خبر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څه وپېرولم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

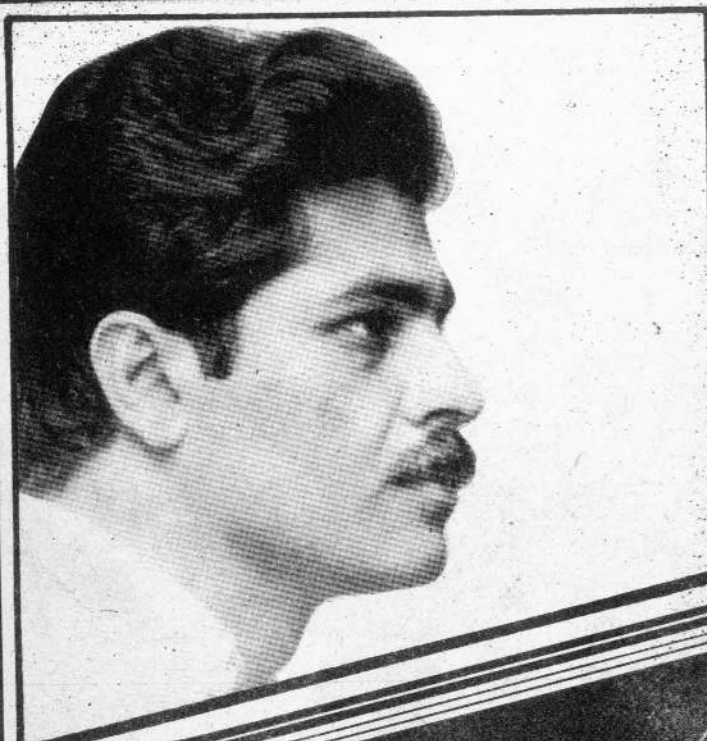
- اختيار يې زمانه دي؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دي؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا خبره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه د رانه غزوېل:

نوتاسې ټول دې خبرې چې . اود دې (چې) سره يې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپېچله او خپلې مخې ته يې کېښوده. بيا يې نوخپله خبره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوه يوه يوه شمسې کې دې د پېښو لاندې پروت و. زمانه يې سستی شوې وې. په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پدې اوهاغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار په ما شاهدې وويله چې دا کار ده کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. دا دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچيرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشد.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 محصل فاکولته طب است؟
 - خیر.
 - پس کیست؟
 - یک ادم است.
 - یعنی که نمیگویی؟
 - بلی نمیگویم.
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارشویی، چطوره؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک ادم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که ادم
 فکر میکند فعالیت مای زور-
 نالستیک ام، کارهای تعدادی
 و هوایی بوده، آخر خودت میدانی
 نس که بار مسئولیت تهیه
 گزارش های علمی و طبی مجله
 به دوش این حقیر است.
 - برعکس، به کارهای خیر
 نگاربت توجه دارم، مثلاً صدیق
 مخترع راباز به یادها انداختی
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:

د فتر، همراهیت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - اوه برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هرکدام زبان
 داده و وقتتی که بالاتر از نوك
 بینی گپ زده شود، چطور تهر
 ادم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نه که در انجا
 حرف کلام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً
 - حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در علوی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب حمایت خبر دارم
 عدتم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقیت پرسان
 کنم، به خاطر آنکه در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه معیر، در سایر روزها
 ادم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبوت اردوشکر
 وزن تانرا تقسیم چهار نکنند،
 در مورد نمبر پایتان گفتید؟
 - نمبر بام راجی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گفتی که ادم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کهدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان ران داده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود ادم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و
 دیگر این که ایماچاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.

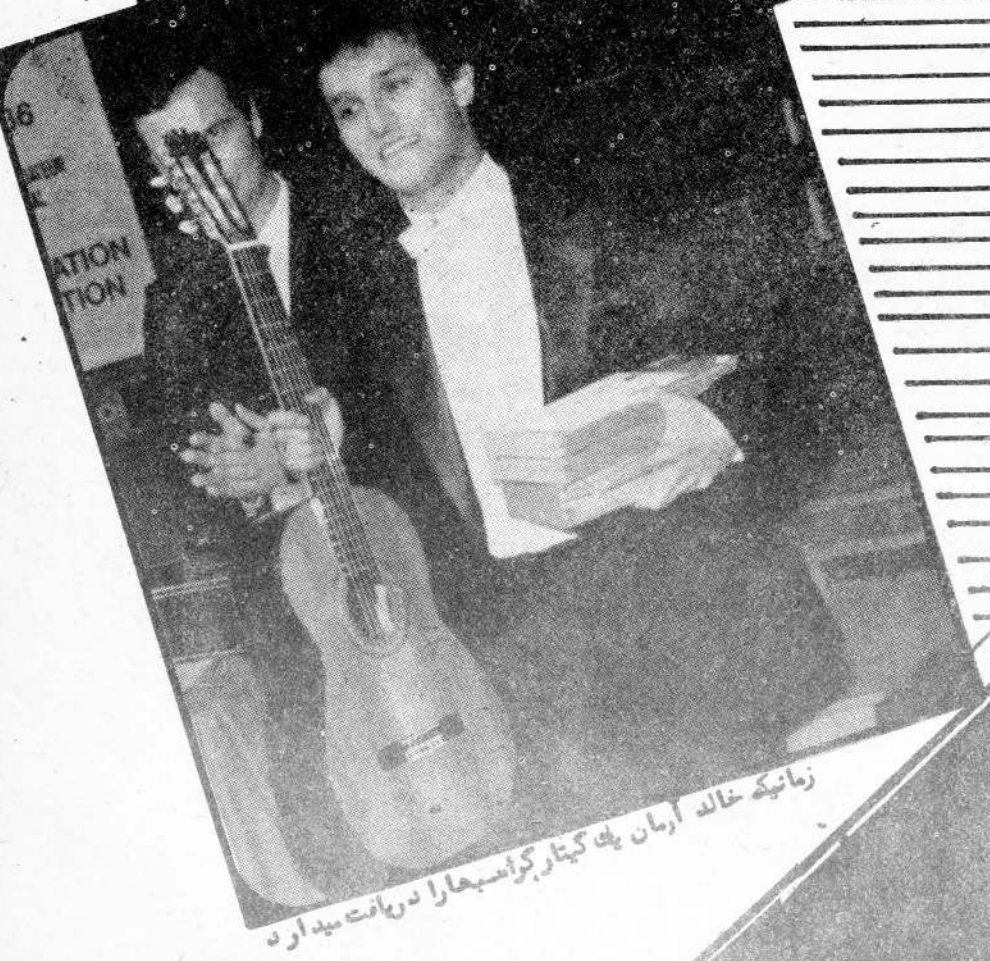


Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

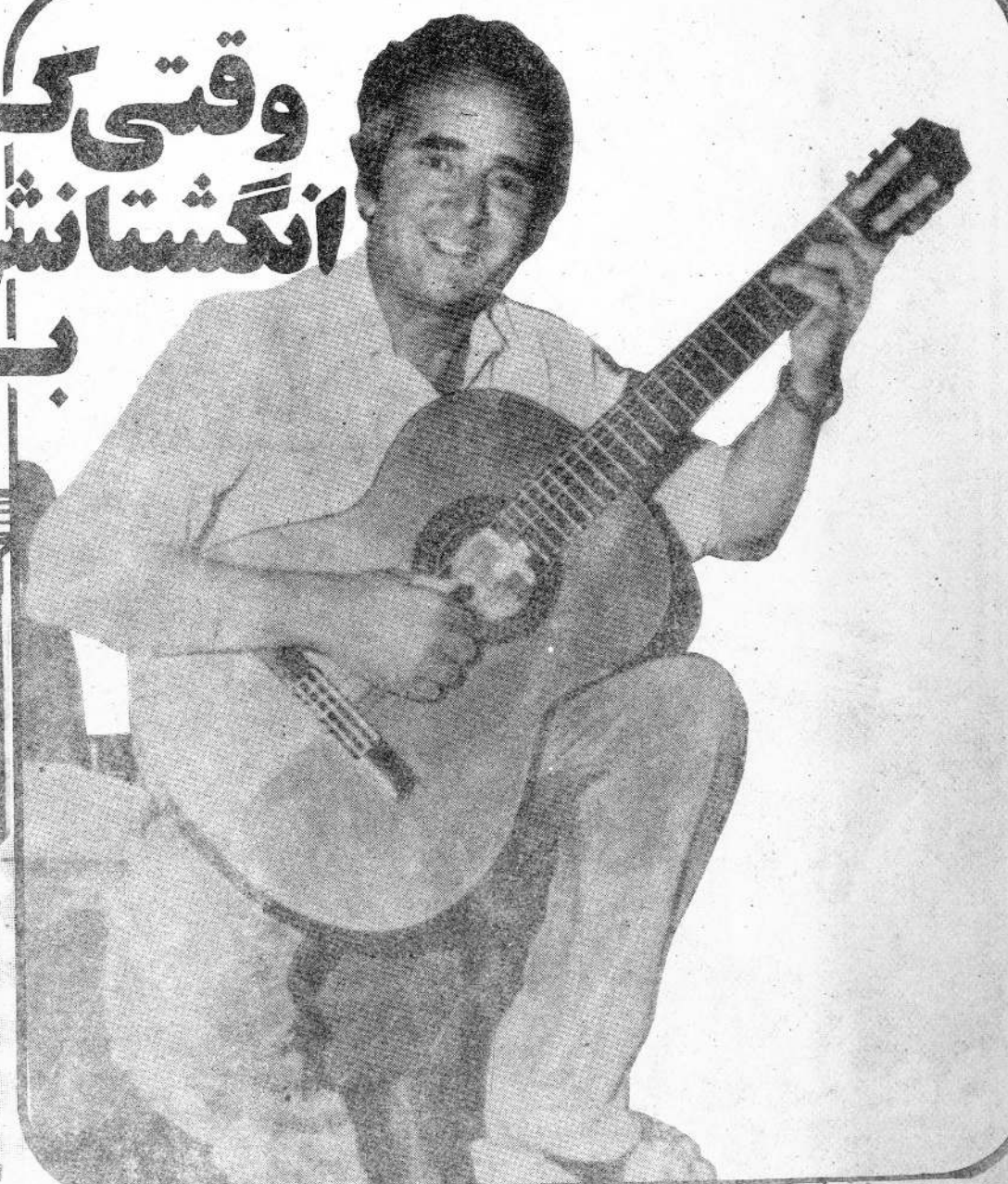
BIOGRAPHIE
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare - Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare - Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare - Paris.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در ریاضت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

— فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
— شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
— این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا متتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را — نیکه . من بته در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانند ما — مانند ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
— ایا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنید ؟
— بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی به استفاد از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم . فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
— در کجا وظیفه دارید ؟
— در کجا وظیفه دارید ؟

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزد ، در پرا انجا تنه اچاند تاروتکه های چوب نه بل یک د نیای از رازها و قصه ها است که صد ا میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخیر یک نام بسز در د موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تار و بود موسیقی ما و اگر کمترین گویم در د موسیقی گیتار در سطح جهانی اده داره و پسرش خالد ارمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بسک استمداد بی نظیر بر رخشن .
محمد حسین ارمان ، آرام و خوش برخورد است . شپته ود لیسنه موسیقی است . روزهای زیاد می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استمداد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

کویچه جان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و تقصیر خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میآید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لحن تهر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشمش به نهایی اوی افتزود، او را هرگز بداندن کونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگویم، او با تندی حرف میزد، چشمانش نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شد و به طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که گویا خودی به دفتر سهامون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادداشت.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نهضم را شعرد. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهنش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تاندیشور - دادم. داکتر صنی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است، درشفاخانه نبود.

از میانم خواست

آری بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه مافراد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادقی الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: به کاهاب شدیم؟ به آوان بلندگفت: دوم نمره، اینه به پارچه بگی، شهید دختر همایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لظفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سرفه. توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن تشتم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود دردل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

ایستادم چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ با لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه تهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟ گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد ام. با خنده بی گفتم: منوقت [[یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از هیاهو بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پر از خطر، پر از تشمب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راهمیشه میدیدیم او خانه ما میآمد و من به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیشدیم. در امتحانات چارونیم ما با هم کنار کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تهره برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبرسیدم، چونکه بهترین زبان اویسی

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نهضم را شعرد. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهنش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تاندیشور - دادم. داکتر صنی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است، درشفاخانه نبود.

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگویند داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیاره معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کهایم است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم بگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموشی ماند و به فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد. فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد دورم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شعرد، شعرد گفتم: دخترم، تودختر ما هستی، فقط دختر ما!

پدرم شعرد، شعرد گفتم: دخترم، تودختر ما هستی، فقط دختر ما!

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دیگری از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود.

ولی مزاج پدری نداشت با من میبرد و خاتمش هیچ کاهی با خنده و مزاج صحبت نکرده بود. مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچیک خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بدنیای آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندم، تبه مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که مادرم آمد، همنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر میباشی، ایطور دم دروازه میباشی. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نگذارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه مافراد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

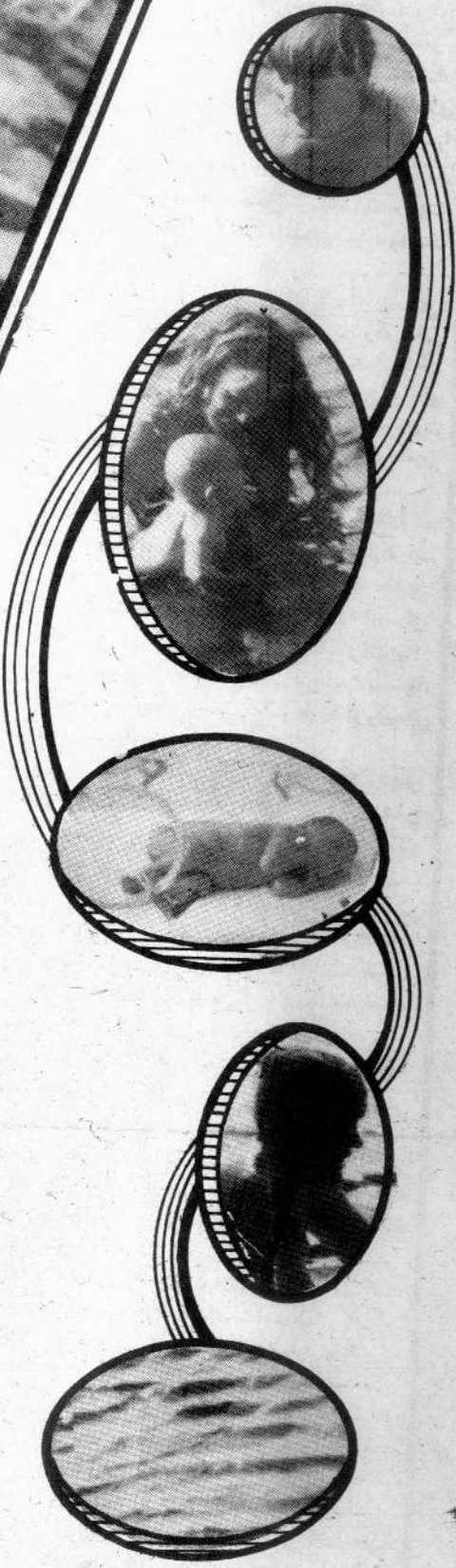
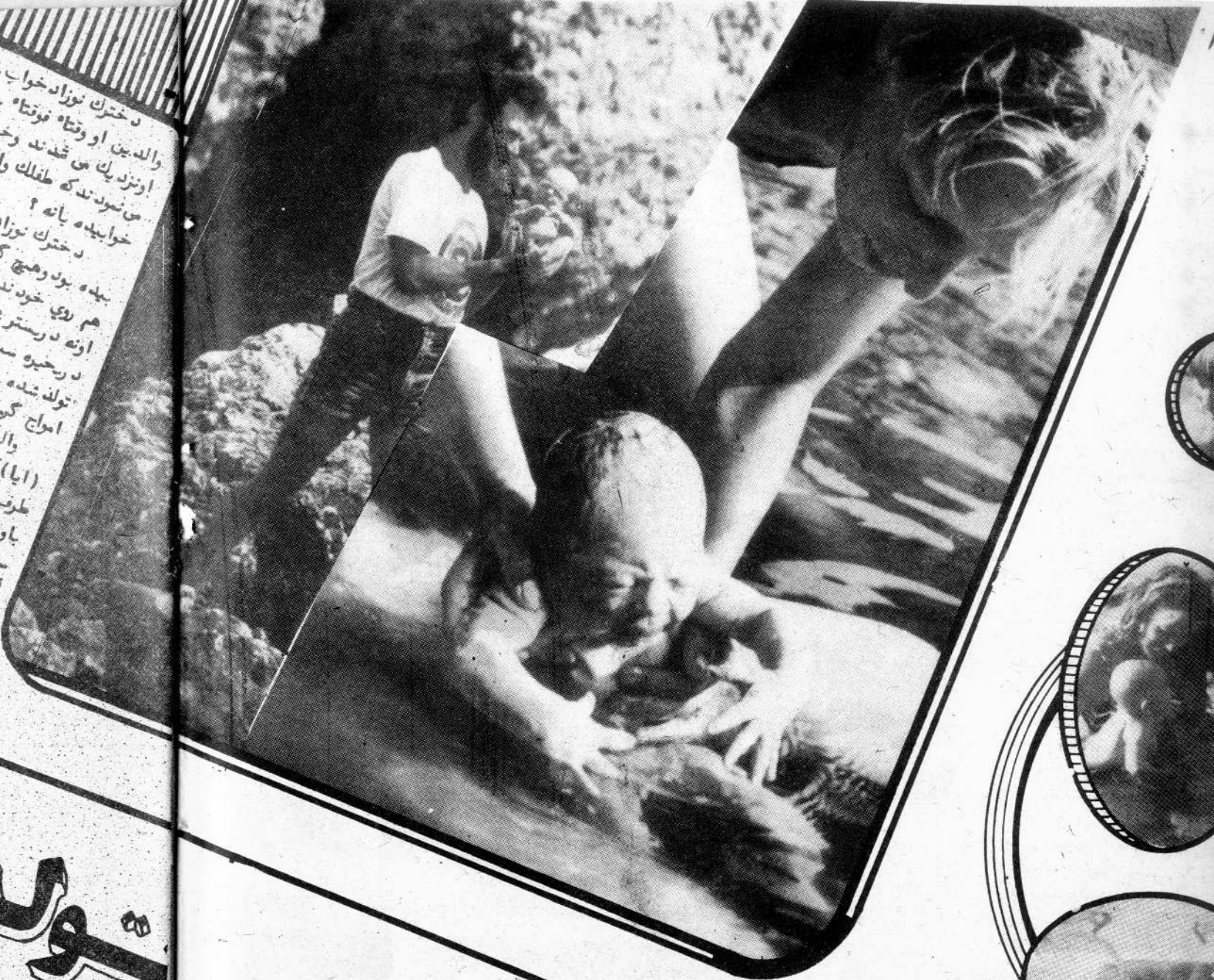
روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادقی الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: به کاهاب شدیم؟ به آوان بلندگفت: دوم نمره، اینه به پارچه بگی، شهید دختر همایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لظفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سرفه. توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن تشتم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود دردل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگویند داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیاره معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کهایم است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم بگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموشی ماند و به فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد. فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد دورم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شعرد، شعرد گفتم: دخترم، تودختر ما هستی، فقط دختر ما!



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 همه روی خود ندانست، از سر
 اونه در دستر شفاخانه بلگه
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک بیدار شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 رانی توان در هر ساحل بدو ولی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد را آب
 روز بروز موج می گردد، جهان
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیوا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحاده
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعایک واقعه مرگ مسافر
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 مواقع ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 برادر که از آنجمله جلوگیری
 از زخم شدن و درن های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او را آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نمی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خورد
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک بودن بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردد
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که از ارمحول مایع به ماحمول
 (خشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گنیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دن چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحتى اولین دقائق زنده گی
 انسان در شکل روانی او را آینده
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسد.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید، میباشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید. انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات
 قوی تر بوده و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص خود را از همان
 جنین اطفال زود تر از همسانان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور با سالم تر و مطمئن تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلق می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با ساز عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سرخوردگی و در نتیجه مانع
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه ممانع
 قبلی زن حامله توسط
 تعویضات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات -
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بېدل شوي و. فعاله او هراړخیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همدارنګه چې وی کولای شول د آزادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسي او رهبري یې کړي انټونيو اګوستینونیتو همغسې چې د سیاست په لور کې یوشمېر شخصیت و. د افریقا د شمېر او په ګانګرې لور د مبارز او انقلابي شعر په آسمان کې لکه ځلانده ستوري اوس هم ځلنځیري او په راتلونکې کې به هم ځلنځیري او ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې ګوتونه بېه زبانه کسري.

د نیتو شمېر نوم مشهور مجرعه ((سیخې هیله)) نوم یې چې د نړۍ په لورونو کې ول شويده. هغه په ۱۹۲۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمېر و. دې د انګولا د شمېر و. دې اوشمېر د هرتزووسټی افریقایي په زړه کې ښایي لري.

هغه په ویل د افریقا د خلکو لپور هلی توند له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکود پښو یوځایونه دي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتي دي. . . .

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم ځل لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شمېر شاعر او آزادي غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۲ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوګوسلاویا او ځینو نورو سترو او مشهورو ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د آزادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو آزادي پخپلې جنېشې)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوي و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اویژن شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم ځل لپاره د ((د مافه- سېزا)) په یوه ټاپو کې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېدل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده د آزادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدل شول او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې آزاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتول او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالیسی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لړ لړ و. او په هغه شپه کې چې د آزادې لمر لویډلی و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

پلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اومخنیسې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او آزادي د وست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر ی په ځلنځیرته لسیزه کې د انګولا د نوي زیږیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وځلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لپاره لاري هم خپلو ستم خپلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیسي ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي ځل لپاره د سیاسي فعالیتونو په (ګناه)) ونيول شول او زندان ته ولیدل شو. له آزادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محصلینو په نامه یو ګډه د محصلینو په رانیکال جنېش کې

نوشته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه یی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمه نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی ښووار است. جشنان تاریکښ انگیزه ښوای تیز ګوښاوسرو - منډې حافظه ښوې ده است. ولس با زبخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شپته آن کلام شد و برای تراکبیري آن صداه نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دورتا هندی و مصر سفر نمود میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت در دست کار یگری است. من در دوسان و ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایست تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان کم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو ښوایان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد قی - الباب سکیم - کودکی در می کشاید و قاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هائی نماز گدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتوانند. وقتی در ترجمه شعر او خوانندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریثتسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

باز کرده دقیقه در زنده گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیسرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و بعد متر از همه نعمات دنیا بود
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
بر میخواستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سا-تم بعد از ارا عملیاً
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترول مانر ادا شد
در مدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتالی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمد انچنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معسسه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) ادا شد در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سر شتر و لیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهدم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غصاء
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیا کوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

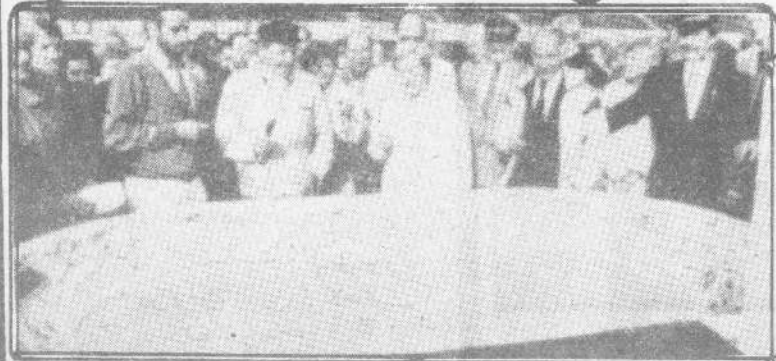
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم نا امان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



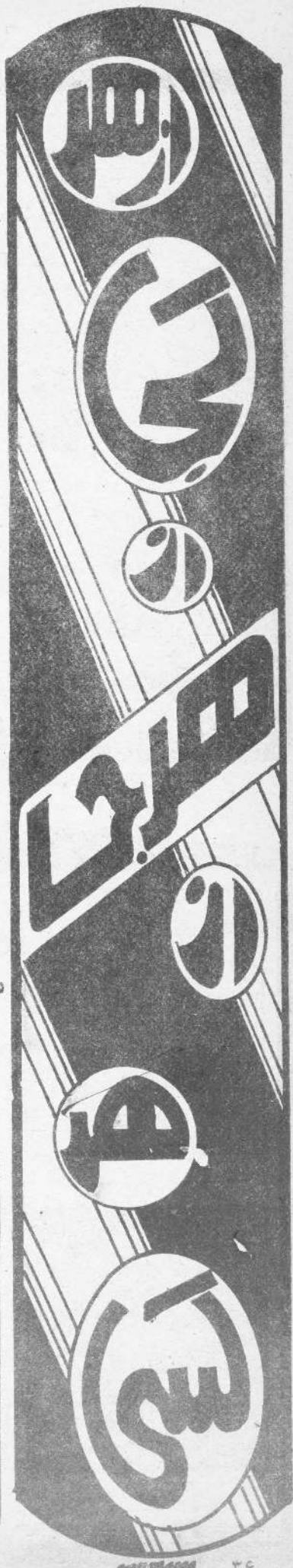
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

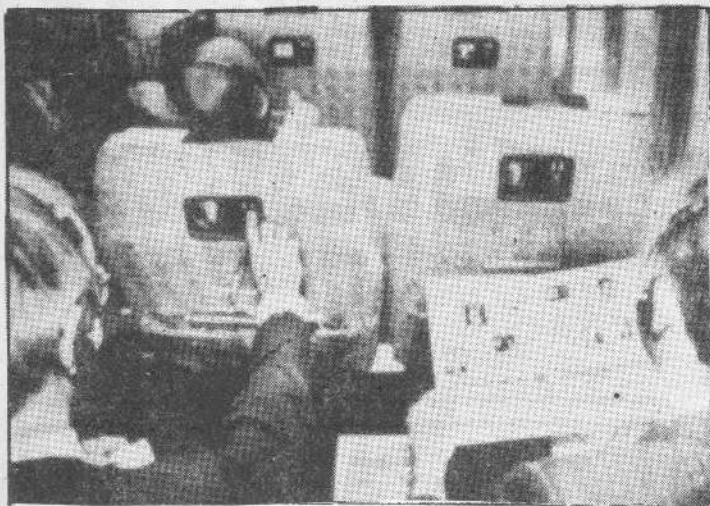
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل اثر که از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی انهار داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



مادر کلان وریکار جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکارهای جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

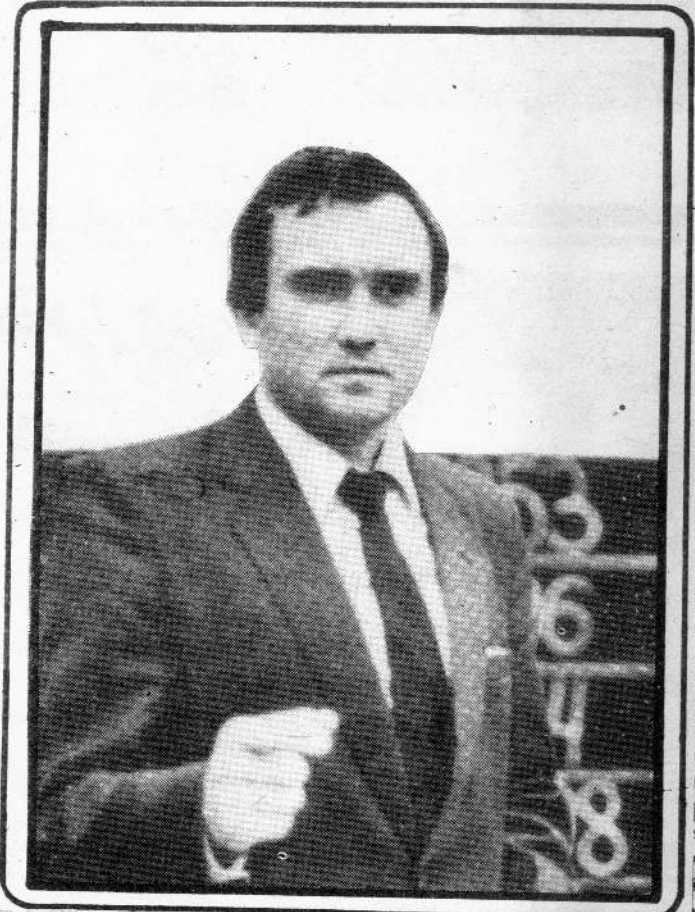
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کم - لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه ترې کارواخلم نه درلودل - په لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه په لومړي سر کې مې له هغې ساده طبعي څخه چې نورې اولونې - هېڅ لوی، گڼه واخسته : د کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ دپانیدو کلمات اهامدونه مې په پراخه تکرار او هرځل تکرار کې مې نوې کلمات اهامدونه ورنهاتول . دوخت په تېرېدو سره په دې پوهیدم چې دحافظې د ښه والي له پاره دښمن خو محدود متودونه په پراخیزم دي چې دهغوی له ډلې څخه لمانځه ماخپله دخپل لمان له پاره اختراع کړل، دښلگي په توگه هغه وخت چې په توره څنگه - باندې لیکل شوي مدونه حافظې ته سپارم . نوڅه کم چې په مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور څرنگان ته مې کم اوه هماغه ډول مې په بهرني حافظه کې وساتم . دغه محدود دپهروايز د و تمونو د اجرا کولو څخه وروسته په بهرني توگه ترسره کېدای شي خوښي پرښم مې په پراخه او اسانه ډول څنگه چې په موسيقي صورت په ذهن کې لږه انځور اها رسم ساتل کم گران کار نه دی خوځولنه باید په پرله پسې ډول ورته وکتل شي اوهرځل دمنظري ټولې برخې باید هغه پوره پرته شي چې په ذهن کې پاتې دي . لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه وخته پورې وکتل شي چې دمنظري ان لږې کوچني برخې هم په ذهن کې لمان ونهسي .

پورې توپیر چې دحيرانوونکي استعداد داوند دی، دسترس پرمخ رانکاره شواو دڅو تنو دپاره چاوشڅه مې هيله وکړه چې په تېرېدو سره مرسه وکړم له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي اړتست پورې توپیر سره مې د کبې دنېاره صوبه استراحت لمان کې پېژندلای شو د هغه استعداد اوحافظه زما دپه پېر حيرانتاسې شول اوداپوښتنه راسره پيداشو چې څرنگه کېدای شي په انساني مغز کې دومره پېچلي جدول ((ټيبل)) شي ؟ لکه څنگه چې څرگنده ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حیرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائین جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي اوهرنپوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو د زږبت د پراېلموه هکله بحث وکړ . په دې ټولنه کې د اوکرائین دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ د پروفې ف . فرېسک څرگنده کړه د زږبت په مقابل کې مبارزه شونې ده ، داکا په هغه صورت کې کېدای شي چې هغه داوسپني له پاتې شونو (بقاياوو) یا ساکوشنه پاکه شي ، داکارد لمانځنې ټولنه په واسطه نه بلکه دفعالو شوسکرو په مرسته چې په بيالوژيکي ډول پخپل شوي وي سرته رسېدای شي - ددې تجربې په جهمان کې دحيرانوونکي مواد په څېر وکړي کېږي ، زهري مواد په بهر وکولوونکي جذب شي اوه نتيجه کې دتجربې لاندې پراختیوه تر کنترول لاندې راسي . دليکنگراد دطبي علومو د انستيتوت پروفېټاپال (ډاکټر) څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې مې له متعادلو اوشايتوسولانس څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په ښه توگه ليدل کېږي هغه ماشومان چې ژوند يې د هغه څخه ښه کسي د گستن اندازه د زړه نسبت زياته ده په همدې بنسټ د زړه حجری دهغوی له نفسی کمزورې هغې څخه نه شي جوړ - پدای . نوموړي داکټر چې دلمان نومېد زياته کړه چې دوخت په تېرېدو سره دپهروايزو طبعي څرگند اوداپوښتنې (معانيت) اندازه به راتپه شي . د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ دپروس پېژندنې د انستيتوت پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه وکړ چې د زږبت دڅېړنې اود هغه دغه راتک په برخه کې د اورگانيزم دغايي توانو ستروول لږې ، نهارې وسيلې شي چې داتوانو له کمزور تيا څخه ورسول شي اوبخ په وړخ لاندې هم باید لمانځنې شي . په دې غونډه کې د شوروي اتحاد د اوکرائین دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ دپروس پېژندنې



د اکاډمیک نیکیتین اوامهگانی پوه د ژوندي خبرې وکړې . هغوی له یوه اهل څخه په مسؤل ډول د حیواناتو د شوروي پراېلموه هکله دخپلو تجربو نتيجه څرگندې کړې . ددې څېړنو نتيجه داسې ده : ددې لپاره چې زږبت په پروسه راشي باید په بدن پراخواري چې پوره هټاښ لوی وځي شې څنگه خواړه ژوندخوا کړي او د زړه دپروس خطرناکه بقاياوو ختیځي . یعنی دتيزاب ضد درمل باید جوړ شي - دا مواد به په راتلونکي کې د اکاډمیک ایمانوېل ترسرسره لاندې ديوي ډلې له خوا چې په همدې برخه کې څېړنې کوي برابر شي .

گرامافون څنگه اوچا رامنځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کيد د اوریدو لپاره مې خبره برعکس کيد ه غږ راخيستونکی متن به دمار - بيچي جوړ ښت د ننه اوياد باندې د غږ د خوړيد وسبب کيد او دغه غږ به بيا پوي داسې برلاسې څېرې چې داوړيد وړ به نه و بيا وړي گومو د زمانې په تېرېدو سره ان پسون او نورو مخترعينو چې په دغه برخه کې مې په کار پيل کړي و دغسې اختراع ته وده ورکړه . حلبيس پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي مومي استوانې ته ورکړ او دپه پېر يسه پای کې صفحي داستوانې لمانځي ونيو څوکه چې د يوه بل بدلسون په ترڅ کې نه ماتيدونکي صفحي راښي . دکست يا فيتې په رامنځ ته کيدو سره يونوي انقلاب په دغه برخه کې راښي . څومره چې د گرامافون د صفحي په برخه کې بدلون رامنځ ته شوي هم هغه اندازې ماشين هم وده وکړه . دې مانا چې داوړيدونکي اوچاپاني پوهانوله خوانوي خبرې وړيا ت شول خوچې په اوسني پرمختللي ښه رامنځ ته شو .

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون د خبرو د ثبتولو په استوانه پسي ډوله اله برابره کړه . ده په خپل تحقیقاتي مرکز کې چې د نیوجرسی په منلو پارک کې و د هغه بیلگه جوړه کړه . وروسته یې دخپلو حیرانو شویانو یوالانو پورې اړه کيښوده او ویې ښود چې ده - اختراع کړي ماشین کولای شي هم ثبت وکړي اوهم خبرونس ده دور کتون هغه نامتوسندره چې ((مري یوکوچنی وړید رلود)) وویل چې د ثبت د ستاګه همدغه سندره په کتبت ډول بیرته خپره کړه . ادیسون دغه ماشین ((فونو - گراف)) ونوماوه چې له دوولسمو څخه جوړ دي اود غږ اخیستونکي مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغیر... ها نعمیدم... شما در جستجوی متسول
 خان همسر سارساک مجدی بی، هستید و والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویی، به مشکل موقوف خواهید شد، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجوی کنید، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و آمریکایی سارساک مجدی بی، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا «طیولای ترکی» میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبارة معلوما
 بیشتر ندانم، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کما بیش میشناختم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست... راستی گفتید خوشاوند
 شماست... آ... آ... والهی نهدانم چه
 بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام... تنها
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید، بیچاره
 مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت
 ... میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایستد
 گت، همین ندارد... بگم... پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم، سرمشوقی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا»... هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است. هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زنده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آهز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم» شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشدها کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم، چانه زدن ضرورت ندارد، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
 جرحه دارم و از «قطعه» نهد آنرا ندانم»... این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت، شنیده میشد، چله قطعه نهد
 آنرا ندانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،
 وقتی بگوش سفره پاشا نشست، پنداشت غذاها
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده، شامرا
 بهم زده است، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد:
 «بفرمایید پاشای من!»
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد»
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانها
 صعود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخاب گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است. این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته، «نورا»
 درک کرده، سرکوش غیر نهاده، و چیزهایی گفته
 است، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند، شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید؟
 ندیده اید، حتما برهد و آن را تماشا کنید، «نورا»
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به
 آنها هم خواهید زد، در مسوطه، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگردد.
 خدا شامخیر بدهد... حتی میگویند سنگها،
 مرموزی های شتاب ها، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند. خدامرحوم مجدی را فریق کوسر
 کند، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار
 گذشته! زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند، ولسی
 اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید...
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویگن نام

نوشته: عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا میکردند...
 فرق نور باشند... سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ... باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ... میکنم»... این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالیایی میزدت، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند.
 دارم میگویم فرزندم، من باید بشمار باره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم.
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید، سار -
 ساک مجدی ملزوم، همان پانها سنی فتح پاشاست.
 پدر سارساک، مجدی بی که شخص متبارزی نبود،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافقت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد.
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت، برای امارت صرف مناسبت
 تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی آن زمین امارت کردند.
 نگاه کن فرزندم، نگاه کن... و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر... و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند، غالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده، البته می نهد منم که نازکی گذرد -
 کجاست؟ این را میگویند سهامت، پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود، از همسر
 ایتالیایی ها برداخته بنام خود ثبت میکند، انسانهای
 آنروز و اقوام چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا، چند نفر معدود می داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد... حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند.
 آری نهدانم، شما خواهی دید که بتول خان
 معلوماتی بدست میآورد و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی، ارتباط نهان دارد.
 طول ندهم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت: ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خرد دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بهین مثال منحصر بخود او بود و گاهی میداد و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را از انجایی باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد.)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم: - مجددی بی، برادر، خدایند نهایی و ابرای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خدایند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورقاب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند. سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهرآمده میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسیار پنهان آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰۰) پول (عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود) بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از نمایان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم که می گشتم و سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شویاب می گشت، انهدل و بخشش به فقرا، دستگیری مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکوتی شهر ملکیت اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را پایان بود زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیستم)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بی است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہلو شاگھی می ((پہ سترگی)) شکلی
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولیدہ ...
 ولی بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھوہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غورہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی پہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندو نکل مہ یی نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فوہہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہلین کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مراسخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خوردنید زلفان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامست اندر مکوت و فراق
 چون بانوی فسرده نغمہا نیستہ ام
 تاباں ہرنگہ تو غم طلب باز من
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم
 چون لالہ دانداز بہ صحرای نیستہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زندہ می
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چو از شو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہا چہ شگوان سازی
 نازاز دور نمای و خطاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد کی سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مرا خرم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار نمای روشنی سازی
 شہر تارک مرا باز چراقان روشنی سازی
 قصہ ام راہ کجا نزد کی گہم روشنی سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سید علی شاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی ونه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوتنه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانو کاسا))

زیرش

آیا او همیشه مراد دست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشعاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بیو به سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول گویه سر وید
 خوزما وی وچی شونوی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرمین
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې پگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شپه ده
 زموږ د زړو کسری ترمنځ
 اوسرگس ترمنځ
 رانیس ا
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو ا

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردی که بیای به پرستاری وي
 دیده اش تا به سحر فتن قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولا ي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو خرو ورته هیخ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوزي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیخ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیخ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
 درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
 بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
 عرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
 بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
 قصد میج سرکش بر خار و خسب نمی گویم
 ای که گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو- رو
 راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
 پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
 آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
 عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
 ورنه من نغزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
 به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
 به دستان گلاب وازه های عشق
 به چشمانت گل دیدار
 به قلبت باور بندار
 از آن دریاچه خاموش بود آلود
 تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
 و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
 به لبهایت بلوغ خنده هارا بار آور کردی
 و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
 که تواز دور می آیی
 که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
 تو چون امواج دریا سرکش و مغرور می آیی
 ز دلشت ((لیان))

خانه رویا

دیشب که بر سکوت و تنهایی زدم
 باه و ناله های سرور و خورشید
 آنگاه به نام آرزوی صبح زنده شدم
 از دیده های منبذ و تنهاران غریبم
 بروزه در فشاندم و تنهاران غریبم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
 رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
 آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
 معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
 معنی شعر بقای جان جان جان
 آیت فواید شوقستان فواید دل است
 آن در کتاب فطرت نام فسرده میماند
 آن ((افروز)) کشور دلمها مگر شعور من است
 گر خودی تابیشود دید رشع درل میوانش
 خالد و فسوف

کبیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
 به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
 د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
 جی رفته ای به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم
 زه می به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم
 خودی هیبت زماخوردی زماخوردی زماخوردی
 مایه کاله می آسان ستوری جگر که خلکو
 خودی زما دسیدی مینی آسانی نه منسی
 زه د ((سیا)) آینه می به سترگو
 دلی زما دسیدی مینی آسانی نه منسی
 زه د ((سیا)) آینه می به سترگو
 زه د ((سیا)) آینه می به سترگو

زده ((سیا))

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
 باشهر شکسته و دامن لاله چون
 همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
 گرد رسد بگوش خیالم پیام صبح
 رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
 عفریت تیره را -
 در یاد سر زخم
 چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدست
 بر شاخ لاله ها
 بر سنگ یادها
 اما بیاد ((تو)) !

۲۲ اردیبهشت

شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
 من از تظاها بر سپاه تیر مهی
 و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
 برای رستن قد جوانه ی سبزی
 پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

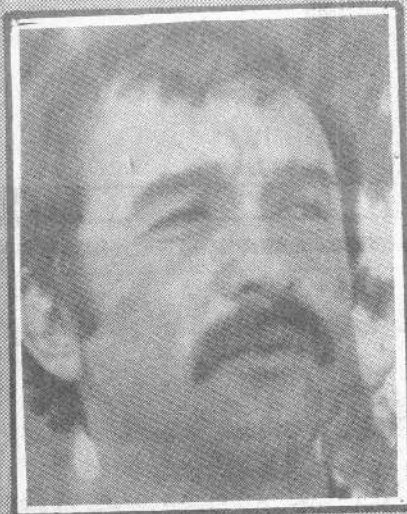
فصل پنجم

دار ی شد میزان خرم آد پی
 زین کس
 هستی فعلی رفت
 در تاراج ؟
 دیگانی بیلکی دردست
 بازگرد پنجمین فصل خدارا
 التجا میگرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
 بشنم خرم از سایه های نیلای آرزو
 بزود نم بیاطر با میان نیلای
 درک او حسرتی که تمام آرزو من
 من با ی میهم
 همراه آرزو
 سوی د پارچاده رویای سزونیست
 خالد

نقطه نیرنگی



یازدهمین روزگار کلاسیک موفقی

محتوای موفقی در این روزگار و رهایی از این وضع می‌کند، هم‌بخش‌عده روانشناسی فلسف در برمی‌گردد که تا حد زیادی در این بخش با تصویرها نشست است و گذشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل می‌کند. روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پست می‌زند و بخش دیگری از روانکاوی، فلم مربوط می‌شود به اینکه چه چیزی می‌تواند تنهایی و خودکم بینی عاو نفرت در پاره از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکترهای فلم است که در لباس نرمن به دریا ب‌الهام می‌شود و به گونه در درون فلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه می‌دهد و شخصیت پراگند همشوش او را تکمیل می‌کند و هویت می‌دهد.

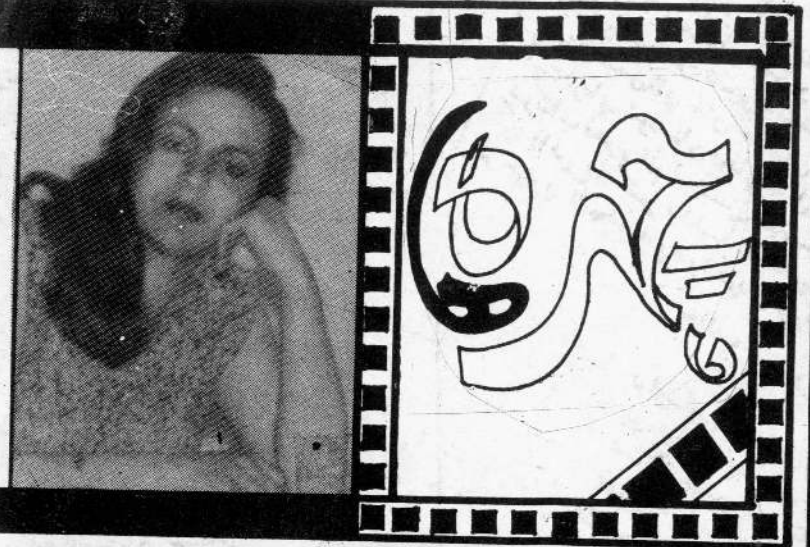
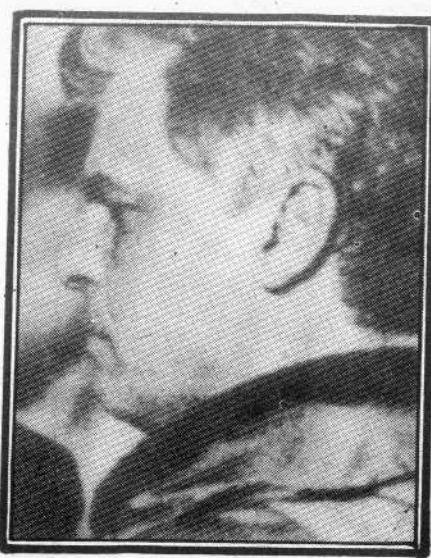
این فلم از آنارکی بود؟ ساین فلم بر اساس داستان از داستان سرای خوش قلم کشور آلمانی و ایس‌زده احساس حنازرت وجود کم بین، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن ربرنجی بنام اوسا ۳۰ گردید. سرازان از ستاره‌های شناخته شده جهان سینما در یکلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می‌گوید: قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک می‌پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی‌بینم و مکمل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشند که اجازه بدهد.



های بزرگی و ریگلاهای تجارتهای



فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می‌شود

از یاسر شیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم (سیاه موی و خالی) را دیده‌ام و فلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد.

عباس شیان در باره فلم جدیدش می‌گوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد می‌شود که در باره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه می‌گردد. ستاروبی فلم را خودم نوشته‌ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جنایی شروع می‌شود که در پیروای خریدن حیوانین به هوش که بافروشند و وعده گذاشته اند می‌روند. بافروشندگان غیرتین با آبی قیمت بی‌توافق می‌روند. در رستوران همین روز فروشند و با یک مومیز به قفسل می‌روند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر می‌گردد. در پایان حرارت فلم تابان جسد می‌آید.

نقشی جدید من سید میران فرهاد در فلمهای

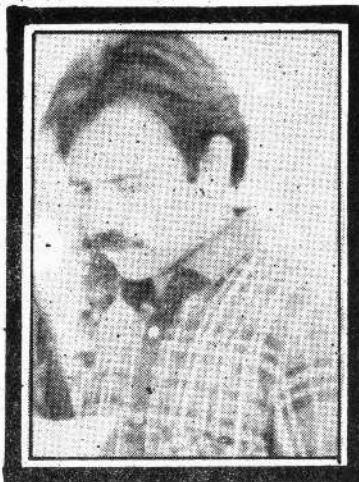
اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه‌های استم که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به همینانه تلاش می‌وزم. در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده‌ام.

همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی استم. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سمارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسپار از رو دام اتان . را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گشت : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گت ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچند مي
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيچ باورم نمي شود .))



**آدمک های
چوچه**

احمد ولي و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی این دو هنرمند را با فاميل شان در کابل
 مطرح نموديم که آیا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يانتهم
 که بلي این خبر واقعيت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر هوي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطرازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها پس رکي بنام احمد مسيح است که فعلا به اسار
 فيصله محکه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بکبار اجازه دارد او را ببيند .
 چرا اين جدایی صورت گرفت ؟

بناين برش مابا سخ دقيق ندارم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينکه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشهني هايي که وجود دارد مربوط ميشود به اينکه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد مي گذرم و همينقدر
 مي گويم که خوشبختي هر کس در وطنش است و آرزوي برم شايم
 که در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولسد و احمد ولي که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردمي که رنج
 ديده اند ترانه .
 بخم خود را نيز فراموش کنيد .



ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرين

فلم يالاد همن العه هنرونيهايي لگانيك سرکرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه کير انکاف يافت . فلم هايي به گونه
 فلم هاي جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذوب خود ميسازد .
 ديزرمانی است که راه دوران کودکی نش را پيموده و اکسون
 به صنعتي با تکنالوژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلماي
 ۷۰ ملي متري با کاتال هاي متعدد آواز ، دبله ستيو (آواز ستيوي
 عالی) و تجهيزات کمپو تری وسايل فلم برداری به کار روزهه فلم تعلق مي
 گيرد .

مراحل افانين وراه گشايان اين هنرتقريباً بديار فرا موسی
 سپرده شده اند . پيش از آنکه ديوانه هاي انساني (برادران روايت)
 به پرواز افانز نمايند بي بايست بگان مگس هايي که بي حرکت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يکي از پيشگاماني که به فکس هازندگي بخشيدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وي که ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل

فریده در فیلم سفر



در کتری فیلم سینمایی جدیدش راتهما میبیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند و در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردیم . من در خدمتدهی خود راهم چون راهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدانم ، من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردیم و تلاش میکنیم با این آثار نیکو مصدر خد مت صادتانه بسازیم و فرهنگ خود شرح .

از دوران کودکی وقتی بوده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم ؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت با اخر تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کالج مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم ، با جوی ده یک ماه دروس مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستم ، چند پستی ناسیانه را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعور جوانان در راه یافتیم و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در چند ماه تمام نمایشنامه کوتاه و بلند نقش های مختلف را ایفا کردم . اینکه چگونه و احوالی سینما گزیدیم ؟ روزی در مصاحبه مکتب با ائمه عالی عایشه (در انجمن) با مصدق صحبت داشتم ، آگاه شدم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید است



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

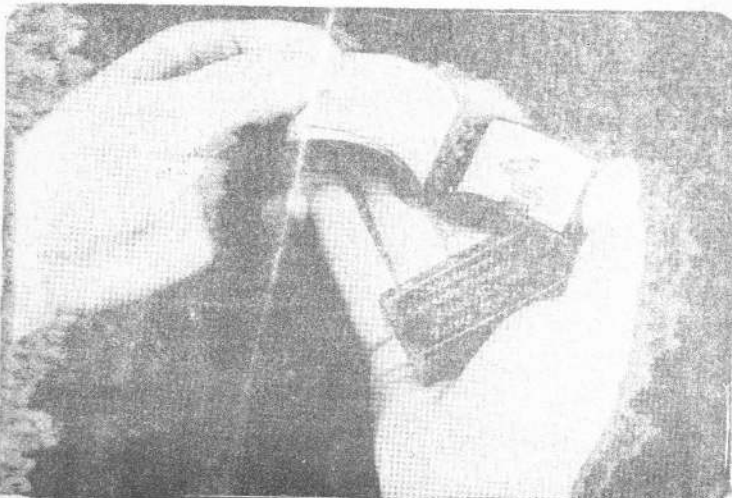
سوال : کجا خواهی زنده کی ؟

جواب : در شهر فلم .

سوال : اگر یک توهی از جواهرات میخواهی ؟

کجا خواهی باشی ؟
بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از همگواران هایی لحظی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند . آمانه اینکه بسدی حرکت باشت ، بلکه زنده ، اینکه اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهردین مایند گردیده . در نوامبر ۸۶۵ انجمن و در این مسوره انداخت .

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه (برنیتر) در کسان انیسگر) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن (روتیسوگرتن) به نشر رسید ، درین اعلان صحبت از اجالتیسترسین (اختراع صبر جدید) یعنی پروسکوپ ، بود . شام همان روزی در خا طوسو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ (پروسکوپ) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هلیی زنده) بروی پرده نمایش دادند . ۲۵ متر با صحنه می از آنکه تیاترک صحنه می از (رقص در خانه ایتالوی) صحنه کهدی صحنه می از کانگروه در حال بوم و صحنه های زنگی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد ، درین حرکت و تمپو اولی با احساس هر نشانهد اولین نمایش منی بود . اثراتیرتیا تا آن شد اولین فرق در شری و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون مستعد خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری

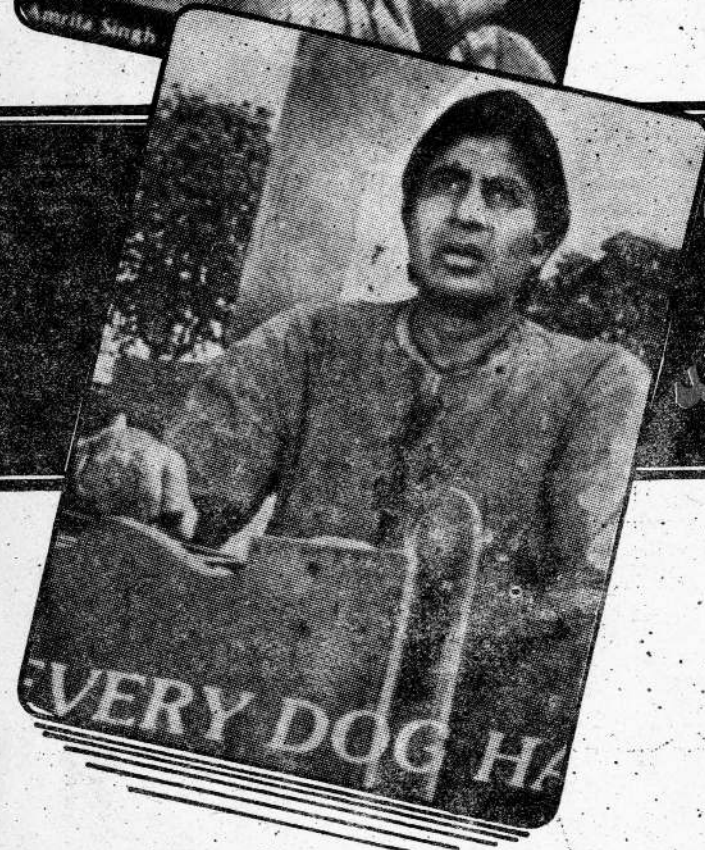


فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی آورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکهن - سنها رانامزد بازی در فلش نمود و خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید .

هنوز این خبر بد تی سبزی شده به سردی نگرا نهده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم ، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمند سپرده است .

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند ، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گارایمان حل به عجله به مورد تصمیم اتی شان شده است . مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با این عمل عاجلانه یک شانس طلایی

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جلوی نام ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راه همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزبحه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود .

با وصف اینکه سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خاص ، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم ، فلمبرداری شده بود که وضع دیگر کون شد . بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چیزی در سلطان رقیب در سینمای هند

نمی توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد . این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد . ولی سوال درشت و قابل محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا از همان ماه است در چیست ؟ چه انگیزه ها و عوامل و موهبتات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند . زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود ، هنرمندی است متفرد و بی خود . چه این هنرمند در میدان بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دگرمان بوده است و به هیچ وجه

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنم، یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تسرا و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال بهتراز وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.

من سخن ماد هو را تابیده کرده بگفتم: ((شما راست میگوید))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنگه چون هم افتاد همان آفتاب است
خندیده بمن گفت، بازم از موضوع بپرت شدی، منظوم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفت: بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:

ای صورت پاره مرا مستانه کنش
چون بناتز میرسی بگذار من خود می کنم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید بگفت: شاهر عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من [مجنون قرن بیستم من] بیا بس کن بگفتم: بلی، در صورتیکه تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در همین وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب گفتم: ((چای صبر تیار است)) عکاس را مقرر نمود، من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم بعد از صرف صبریه البیم های عکس هارا، کتابها را و دیگر چیزهای انشیک خود را بمن نشان داد و مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم نشان داد - بعد از آن همان شب را که با پند انشب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا صبح بر سر آن صبر ناشتا در کتابچه یاد داشت خود نوشتیم:

در آفرینش گلی دو شینه جاد داشت
که هر برگش بهاری رونما داشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

ایا هنوزم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست، یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن نور نیست.

با اینکه میدانم حالاد بیستاره محبوب سینما
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به انزواتر پیم های اطفالیبه خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جهد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زوهر خاموش نه میشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد بزره دره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله می بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشنهند در کما رسند رتب کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرا می
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نند ارد
آینه بکف گیر که از اشک بیستم
گفت: نی!
گفتم: یار من از حسن خود آگه نبود
کردن آینه سازان بشکند
گفت غرور زن نظری است و آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کشید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی اما نه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کار سافر و بیمانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نعمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:
قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع بینه
شعر تو فکر کردم و زینب تکرار کرد ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کرد من در یکی از نظم های
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم
خبر می کنم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم، در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هو بالاد در ریا
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
((مغول اعظم)) و یا اتلا همان صحنه رقص
((ماد هو)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب بازم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظوم خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال که را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی - با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدارماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالای خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سوزی، درد نیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجالات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم و اراده و فاداری به معشوقه ترا مونس
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

در طلسم عشق مدهو بالالا

باید که برای همه در باره این شعر
و این عکس و فیلم را به اشتراک
بگذارند تا بدانند که...

وقتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد هو بالالا)
مقابل شدید چه احساسی داشتید؟

لحظه دیدار
تاری هجز برگ آن یادگاشتیم
از افتخار بابه تریا گداشتیم
زاهد تو امید بهشتی و جوی شیر
ماد بین و دل بصورت زیا گداشتیم
از هر خندنگ ناک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم
در دل عشق زندگی و عقل و هوش را
مجنون صفت هدیه به لیلاد گداشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخسار
گرنام او که ((ماه دو بالالا)) گداشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هو بالالا) را
که از دیدار شما برایتان ست داده بود بیان کنید.
این سوال را بایست از خود ماد هو بالالا پرسید
با انهم موضوعی است که میتوان برداشت و احساس
ماد هو بالالا را تا اندازه بی درک نمود.
و انهم در وقت گرفتن عکس و دفتری با هم مورد
بحث قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay ((بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هو بالالا گرفته شده، اسم ماد هو بالاهم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،
دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تاپیک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی مکنت
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست



به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
که با او آدمیهای خاموش
اطفا یه خاموش
گردد

صاحبه از: لیلایا

با هم خواندم که:
زیلی ویانو هولند دود لذاد و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتش قصد سفر را به رید و جنیرومینا بدو
زیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریکی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
زیلی خود نروید آن ایالتنزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد.
هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، دزد و سله روید. همین اقامت کردی... او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی رازنا پدید شدنش را جویاشود.
پاول هولند، سرانجام با مریدی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکسریخ ایثا لوی را بنام های تینوزاد با من، همیلیوترنشی، ماریوتزلینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیام معرفی کرد.
هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
پاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیوترنشی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
سرانجام زیلی با زنی بنام پتراند از دوستان همیلیوترنشی آشنا کردید. پتراند مدعی شد که نام اصلی گمشده او زیلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زنی که به عشق تیلی خود تونیوترنشی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیوترنشی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و زندگداشتن، در فرجام پاول هولند، پس از مدتی تعاد و ری و فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زیلی بریالای پیکل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریالی:
ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به سفارش پدرترنشی، پترابه برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروزگار در قلمرو رایش رالمان، وضع به ثبات اوضاع گرا پدید آمد.
پتراند گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سالی مضموی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را امریکینیدم - پرسیدم:
- باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زیلی به دست نیارید؟
- هیچ چیزی!
- باز هم در روم ماندید؟
- نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به سن خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
یک زوج از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمی - دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سیک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
- چرا وکیل عمومی مونشن -
- معشوقه اش از مونشن بود - آقای هولند از - طرف زیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط بر برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوزی کرد تا آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زیلی بیچاره گی ناید پدید شد. چون در مرگ تونیو ترنشی او

از خودم پرسیدم:
- چه ساعتی زیلی، همیلیوترنشی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکند؟
باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای یک پل ایستاده بودم. زیلی من در دزدی بی - پنهان آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دزدی خروشان بودم.
از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم. او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. تا - نتیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
زیلی بود، زیلی لورید و.
وی فریاد برآورد: شام خوشترنیم!!
او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. - زیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
زیلی تو، تو! ...
او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استغهام پرسید:
پترابه توقصه نکرد؟
نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنشی را کشتی؟
زیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
به ادامه حرفهایش گفتم: بلی زیلی، در رازی یک کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
- بلی!
- پس بده.
پلاد رنگ آنرا از جیب بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود.
گفت: بیبا!
پرسیدم: کجا؟
- در ورا زاینجا، نباید ماریبندند.
تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
-۱۶-
ازله های تنه که به استقامت زهریل قرار داشت، فرود آمده هد نهال زیلی در حرکت افتیدم. اها سرفه میخواست خوش زهریل پسراند. آنسو تر ساحل بچشم میخورد. قیانه، زیلی از نوبت وحشت و اضطراب چون گچ سفید نمود. آب دریا فویشا داشت و من پنداشتم که در میان ده زهار تا پدید میسهم. قیانه های ما برای هدیدگر لحظه به لحظه غیر قابل رهت شده صرف. زیلی آنم نبود. کان گت: مرا بیوس هولند!

داشتم.
- چرا میدانستی؟
نه... باتا کید گت: باور کن دروغ نیگم...
درین میان موتر غول پیکری از فراز پیل عبور کرد. پیل اندکی لرزید و زیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گت: دوست دارم هولند، محبوب من!
-۱۷-
در دنیای فکر با خودم به گذشته هاسیر نمودم. بیاد آمد که با پرتاب نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترنشی هیچ اختاری به زیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه، اختار نیست. و او را عاشقش بودم.
اما آن مرد به او دروغ گفته بود. آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نهد قوی نمیتواند داشته باشد. اینکار فقط مستلزم یک تصور بی خشم می باشد.
با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زیلی این باشد که ترنشی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارش، باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت همیدگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را کشتم و زیلی به دوفر منم است.
این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
زیلی ادامه داد: همیلیو ترنشی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او بیخود نمیشد به دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبازاند. گفتم: ادامه بده... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
- من در مرگ پسرش قصر نیستم، این فقط انتقام میخواند باشد.
او اینرا میدانستی؟
او برد پیروی بود پاول، دوستی داشت وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گت که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند. با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
- او نیز ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
زیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که این نقطه یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
درین هنگام رنگ تلفون بصدای آمد.
- تلفون کننده، چه کسی بود؟
- پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
- اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
- بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایکسکیوزور را برای اقامت ترجیح دادم.
زیر چه نامی؟
- زیلی لورید و!
آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
یک عکس ترا به پتراند نشان دادم. او ترا شناخت.
- او نیز پولیس خواهد رفت؟
- هنوز نه!
- چرا نه؟
- من باید به همه چیز بنده یتم زیلی، به اینکسرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های - زالسبورگ را در نهال توتفون کشیدم. در هتل پتراند نشاندند بود. ترند، نگرانی و دلواپسی عجیبی در - زیلی به ملاحظه می رسید؟ پتراند گت: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی، محسوس میشم.
گفتم: کجا معلوم که پتراند نشانت بدهد. او پنداندن کجا بسر میبرد. بعد بالحسن



ارامتی گت. چون به کمک تضرورت دارم نسبت بتوشیحی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا مطلع داشته باشم، اینک در برابر تو نژدت قرار دارم. در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را میگیری و سون گلشانه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود. آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطان میباشند.
... و کلمات شیون و محبت امیز زیلی که دوست دارم... دوست دارم، (خدا با عاشقانت) بهم در گوشه ظنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه میساخت.
ازله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
زیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست پتراندست - پولیس میسپاری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را - دنبال کرد.
- فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزیند

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدیدی را افتتاح نماید

سرنوشت موزیسن های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



دیتربولن همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش رانجام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستار ایش آنفید *

حالا بدون رفیق عصی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

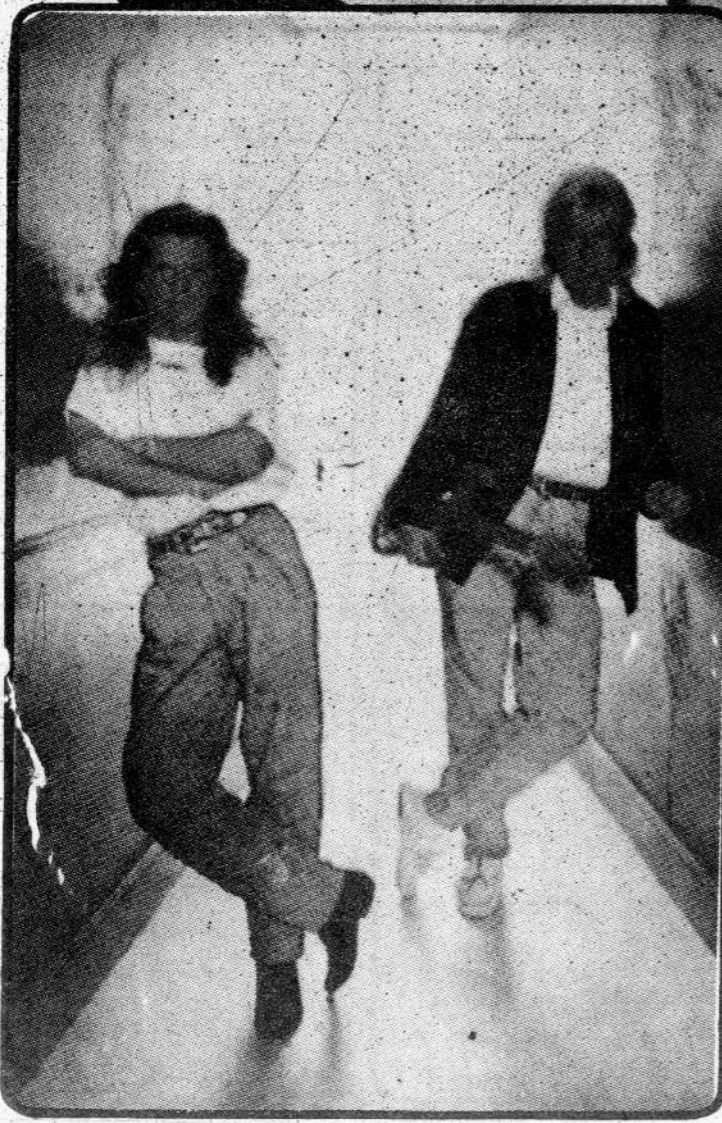
میکند : ((تکه سفید لکه شده را دوست ندارم * این حرفیست که یکی چهار برلینان میگم * زیرا درجهان سه سال اخیر کاملا * وی (توماس) مرا تا * در ساخت گروپ ده نفره ((بلوسیستم)) برای من بار آورده خوش آیند تراز ((مدرن تاکینگ)) است هر چند آن زمان جای نخست را داشتیم.))

هرابتکار دیتربولن با نام توماس گره میخورد و شهرت وی می افزود * حال است که زمان قره فال را بنام دیتربولن و توماس او را روی زبانها انداخته است * اگرچه ۴۳ میلیون ریگارد * ((مدرن تاکینگ)) در سراسر جهان بفروشی رسید ولی بحران در داخل

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریگارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای ما غیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تراز همگاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملا انسان دیگری مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یازیده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فراورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پیش منماید شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار ایش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *))



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې پولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه پوله
پنژندل شوي ده. د لاسی د حس په وسیله د لمس کولو د شامی
د حس په وسیله د بوی کولو. د ذایقی د حس په وسیله د خپلسو
د باصرې د حس په وسیله د لیدلو او د سامی د حس په وسیله
د اوریدلو مینه.

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په بیاري سرویسونو کې د گټی
گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی. د اډول لاسی مینه
په دغه لاندې کې پوره بڼه انحصار شوي ده:
لاسی دې زما په لاس تکرار شو

په دې خبره چې یاري د سره کر مه
د بوی کول مینه هغه مینه ده چې د بوی په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي. په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي
لکه چې وایي:

داسی د یار د زلفو پسې دي.

که د زار په بنار په کوڅه راغلی یه

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وړی په وسیله
د زړه صفد وچی ته ننویي. او تر ټولو خوزه مینه ده دغه پ ول
مینه د اېس کریم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي. لکه چې وایي:

ستاله نړی زې قربان شم

چې اېس کریم دې پری خاڼه مین دې کر مه

بله مینه د لیدلو مینه ده. د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
بنکاره کوي. چې د نجونو د ښوونځیو تومخ د اډول په یونظر مینیدل
د لیدل کړي. په دې هکله پاملرنه وکړي دغی لاندې ته:

په زهر و سترگو راته گوره

په شرمه شپه یاري نه د سره کر مه

اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننویي.
دغه مینه په رسنی د فونونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي. لکه

چې وایي: په تېلفون کې راغز یز

زه دې په تشه غږ یدامینه یه

اوزد د خلكوله نظره

- د نېغو اوزده نوکان د بیکاري علامه ده.
- د نارینه اوزده وینتان د ننی. تېلی او کوڅه گشتی توبه دي.
- د اوزد او د پېر وڅېر و سرچینه ناپوهی ده.
- د تېرې کوونکو لاسونه تل اوزده وي.
- سري باید پښی له خپلی پر ستنی اوزدي نه کړي.
- اوزده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله
تجره کړي.
- او اوزده زېره اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال
داسی بیانوي: ((پوتن په کتاب کې ولوستل چې پیره اوزده
زېره د حماقت علامه ده. په دې وخت کې یی خپل لسان ته یه
هنداره کې وکتل او ویی لیدل چې دده زېره هم له حد نه زیاته
اوزده ده. هاخوا د پخوا یی په بیاتې پسې مخ وار اوه. خوبیاتس
یی پیدا نه کړه. وروسته یی خپله زېره په موتی کې تینگه ونيوه. اوله
موتی نه راوتلی زېره یی د پوی لمبی ته نیز دې کره. کله چې
زېره اورو اخیست نو د اوز په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله
پېرې نه یی لېرې کړ. په دې وخت کې نه یوازې دده زېره وسو
بچید. بلکې مخ یی هم ورسره وسو بچید. وروسته له دې پېښی
نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې:
د اخیره رښتیا ده. لکه چې په توبت رسیدلی ده.

پسرلی په لنډیو کی

اشیزان شخص غاري گرجی
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی پ لاند یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته حمله
د پسرلی په وخت کې راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

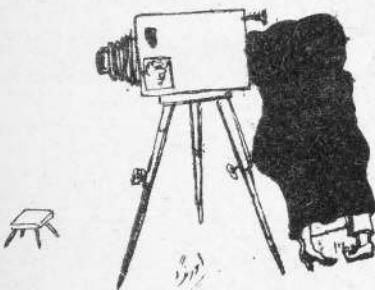
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای —
 بید اکیزی . دغه لی (لای) پ پیر
 بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړي
 په سره راوړي چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یوي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یوجرید ی پرله بسی داستان :
 لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژمی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د —
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
 به یی څه شی وي ، ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پ یوو ، خو ورځنی
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
 خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیړی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نوتروکال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
 د فېرورونو کړنید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست ټولی چاری په اداري مرستیال پوري اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواري چی له د فتر خخه د بانسدي
 بسوار توکړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژمی په سر ه خله کی یی مانغزه وڅویدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیږي
 او دي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاص مند انوی اطلاع ور رسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي . ترغرمی پوري د جوکی له ویری حتی
 خپلونیږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی پیرچای خښل به یی د باندی وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغښتی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
 سکرترته یی د متحد المال مکتوب د صادرولو امر
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پېښی خبر شو ، دننه د فترته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروزی ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یومهیچ او وپروونکی موږ
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه ډلی شول . یوي ډلی له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی ډلی له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کږي . اداري مرستیال هوښیاري کړي وه او پریوړ
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و . خوار کوتی به اووه بجی ټکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له ټکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خو به څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبه‌های
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

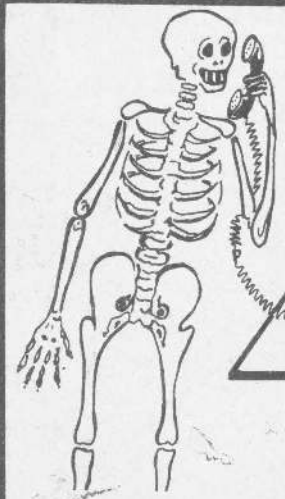
کیسه بری گداز جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسرون
 شده در همیها وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخ‌ها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد رزمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

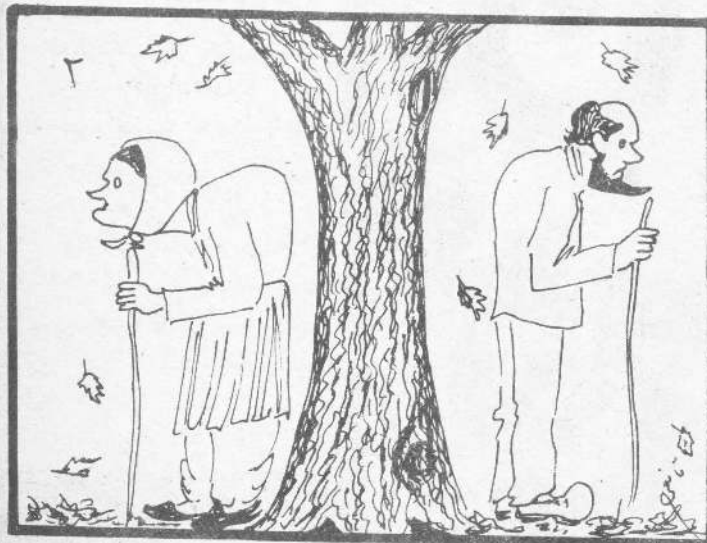
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون را صد از د
و فرمایید يك خوراك برنده داد
گارسون برسید :
- قربان مرغابی خوب است؟
- نخیر... من زیاد
غذا نمیخوم .
- مرغ بریان بیارم ؟
- نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
- نخیر... خیلی زیاد
است .
- در همین موقع از میز معلومیس
يك نفر گارسون را صد اگر د گفت :
بنتراست برای آقا يك خوراك
مگس بیارید !!
ارسالی : سلیمه و سمیره راسخ

دلیل منطقی



يكی از روزها معلم به شا -
گردانش گفت : امروز برایتان يك
سوال علمی دارم ان اینکه اگر
من يك سكه پنج انغانگی را در این
گیلاس که در آن مواد کیمیایی
موجود است ، بیندازم آیا سكه
از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
نمیدهد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
صورت نمیگیرد . معلم گفت :
جواب درست است ولی اینوا بگو
که چطور به این زودی خواستی
جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت :
بخاطریکه اگر سكه از زمین میروست
شما تران میباید اخیید .
ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
و قشک در کارند
تاتوکاری به کف آری و رشوت
نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
در رخ .

بعد از مردن تیل و نسان
به درد نمی خورد .

XXX

دوبه روز است که یام نیست
بیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
بد بخت است! از یک عم خلاص
نمیشود که عم د بگره سرافشش
میاید . اینه در هفته قبل موشر
بعد بدش تصادم کرد ، سه روز قبل
خانه اس حریق شد و علاوه از د و
روزه اینطرف است که زنش خانه
راترك کرده و خانه بدوش رفتند
است .

آیا بد بختی از این بیشتر
میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
بالا تر از این هم میشود و آن وقتسی
است که زنش بعد بد نظر کشند
و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیر اصرین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان کرده، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داده میگویی: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش فراده داده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراات گردد.

هنوز گفتار امر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میدهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دوراز قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط در شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم

محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند ، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد ، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روز ها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجره ها مانند شادی د لقق بازی کنی ، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آن طرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد ، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید ، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت : غم نخور مه هم محصل هستم .

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند ، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد .

در حقیقت راهی نیستی ، طلای زانمی میتوان یافت .
 یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند .
 میدان انانی کدام تگسان میدهند ، نیستی بازم وجود دارد .

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند ، یاد این خوب برداخته میشود .

ترجمه : حمید خراسانی

- × توازن : قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست .
- × انسان که نسان طفل بدون آیند . است .
- × بعضی از کتاب ها رود ترس از مو لنین خود کهنه میشوند .
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند ، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است .
- × کسی که جستجو میکند ، یافت میشود .
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت .

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید : - اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام .

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده ، چنین ابراز عقیده نمود :

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند . اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد . حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند .
 همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند ، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند .

سید امان الله " اشرفی "



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړتيا د گراړت کرې او هغه ته د دود ي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړيو احد د فتردي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلیدونکي اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شې سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولې نه د حمزه .
پار محمد مغوم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکې چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتې شې نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار ياتې دې بلکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه ، تشبې کائنات او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټ لومړې حمزه په غزل - کې ايښې و .
بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو بلکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک غه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لې دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينې څخه اوبه ورکړې د غزل رېښې يى تازه کړې او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ .
کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړې څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولې هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي .
غزل کې د ((بنکلا)) عنصره يى داسې بحاي او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلي بلکې د غي بنکلا د شعر نور و قالبوته هم

په همدغه بحالنه د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړۍ کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلې کړه . که چيرې موږ د پښتو ادب بسى بهير په نه تميدونکې لري کې د - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي . پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجادونکي په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي .
زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنه وي . بلکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در (ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروچکتوری را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازچه برای کودکان، قبلاً تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه، کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از بریده گی تاجتین بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش - آینده خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروچکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلار و نوسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروچکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلاخره موفق به - اختراع پروچکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهورنموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلار و نوسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری با خبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکسالات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروچکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د هسین الهه هنز بیایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلار - نوسکی است. ماکس سکلار و نوسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی و در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لادیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شو یی له - غزل سره بی ار یکه پیدا کر ما ورتدن وری، پوری چی د سرا و میخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیل زنه قوت، اندیشه ارتول ذوق اود، سنکلا بیژنده نسسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، بیون، پری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژنده غله رنی بیلگی دی چی د هر یوه دانگوبه رگونوکی د حمزه له ویشوره بخلی ی.

ستابه انگوکی د حمزه د وینوسره دی ته شوید بشتو غله حوران زنده یی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کی بنودل شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی، دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیدی د بدل خبره می بکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتبوتوله موسینور وسته مختلفی نظر یی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده، خود دی خبر ی له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی بکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د پاره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ باور لری، لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه کسی د پری غوتی به غور پید وینکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریان لری، اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریان وایوازی د لری یا د پری بشتونخوا پوری ار نه لری، دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی، براختیا آرم - تنی د پاره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری، د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی، او بخله حمزه زمو د بشتنی سیمی مخکستی، لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه همانگر نی لری، د یوی ژبی نسسه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تا ورتد یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریر سی خیلو زیز ورتوکی ورتوی او وده - ورتو کر ی، چی د حمزه شعرد گاود - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعرد ی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو، فارسی او اردو ادب هینی بیگی ی بشتنی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی، چی د بشتو غزل بی به نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونگی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی، حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی ار وند، استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسویه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د بزرگول په گاردی، خو حالات داسی - پیدا شول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوبکه بی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر، خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده، ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باتی شی او مقصدیت هم بسه کی پیدا شی، او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحاله م چی د سرحد شعرا - د دی قدر وکر))

نن ورت غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی شخه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د سنکلا ستاینه نه ده، غزل د تولنیز ووند سره نزدی ار یکسی لری، اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیری را بیست و از دیگران می بسندید -
 فریده انوری در طول مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف بی بی بیگرام های محله تلویزیون متعلقه اران هنر برنامه های خاص شعری، درودی و سحرودی زمزمه های شیعانگام، ارمان سحر ترازی طلایی، از هرچشم شنسی و دیگر پروگرام های آن بی رادیو بی بی بیگرام کرده است.

له دی خبری سزه دلفن مرستیال بنیوستنی وکره او مره خوله بی به تندی راماته شوه لادلسه دئی د خوتانیوله باره دم موزیک یاسرنده و فرورال بنی ۱۱
 تابه گرانولونوتونگو ۱۱ تانی خوه فکرکوی حسن فنی مرستیال به دغه سهارخیل د نقره لار اوکته ۴ که تللی وی له اداري مرستیال سره به بی خوه کړي وی ۴ ایا دنیاسته به چوکي دکفالت موضوع به د بیرون بوندی د نیس ۴ نیس ورجن به صلاحیت نیسای ته ورسیزی ۴ اوکه خنکه ۴ د موسی د کارکونکوترضخ به دد وار و مرستیالانو بلویان خوه دلول کړی لاراه غوره کړي ۴
 دا هغه بونستی دئی چی د نرله بیس داستا ن درهنه برخه به بی به راتلونکی کته کی د رته خول ب بیاتی
 اوس یوه لوی او بختونکی خدای سپارو د ژوند ۴ ۵ شیهه بو به تییر



بستون حمزه یوزل ته د لوستونکی بام راوارم د افزل ۴ یوزل د چسی به کی د حمزه مقصدات او شعریت به نیکی اندازکی هنرمندانسه انجور شوی دئی

حمزه شیواری

د ۲۳۰۰۰۰ یان

دندی د ۴۰۰۰ یوزل کولای شی هر هره دلری او د پوره خه خه چی د شعر نور فالونه انعکاسوی غزل هم هغه انعکاسگر کی چی به دئی برخه کی بستون یوزل به د بستون غزل رسول استاد حمزه شیواری د لور تحصیل استعداد او فلسفی اندیشینی له اغیز خه شرکداره وی
 نوامر د بستون غزل د بلار پایاوار

قارها و قوما

بقیه از صفحه ۱۲

بشوش شیر توش مرا د خترک آبرائونشید و تشکرک د یادار -
 انواع شیر اوزایان کرد قارها ونوهارا هزارانده ونروان سوزده رفتند د خترک یابرادرش دواره به دودین اغاز نمود د رین هنگام قارها و قوما د وار یاباز گشت نمودند د خترک جیران شد کجه چی کتد د پید که برخت سیب ایستاده است د خترک برایش گفت د رخت عزیز مرابعمان کن -
 سب و چینی مریاخورد خترک هر چه زود تر آخور و تشکر کرد د رخت آنها را با شاخ هایش در افروش گرت و با برگهای آنها را بنهان نمود قارها و قوما آنها را ندیده پرواز نمودند د خترک یابرادرش د پاره دودید چندی برفته بود که قارها و قوما د خترک و برادرش را دیدند اتفاق غسارغ کردند و با نولهاریاها به زدن آغاز کردند کم برید که برادرش از پشت او پایین بیفتد د خترک تا تنور دودید برایش گفت د تنور عزیز ما را بجات بده د و نغان کن د -
 بولاسی آرد خود را بخورد د خترک هر چه زود تشکر خورد و خود یابرادرش در دود تنور نشست قارها ونوهارا قاع قناع کتان بدون آنها طرف جادو گسر پرواز نمودند د ختروتی از گم شدن ناز هامه بین شد از تشکر تشکر کرد و یابرادرش یکجسا رهسپار خانه گردید د زمانیکه خانه رسید ند چند لحظه بعد از آنها بد رو بادشان نیز رسید -

وحشت جنگ

بقیه از صفحه ۸۷

رج خواهم برد تا چه وقت تا جوع وقت
 ولی آنانی که جنگ را بر ما خمیس میکنند باید بداند که مردم ما زانوی پدزها د خترها سرخای ایسن خاک از بلست بلست خاک خود د دفاع میکند سرمایه ای وطن شاید زنی این مریخی هرگسز رهام نکند زیرا ما قزایان جنگ تحمیلی اسیم خنکی که در هر سر قدم بهترین جوانان ما را گوت زبان را بپویه ساخت د اطفال را پیم ساخت ولی بی گنبر ایمونیم با مسولیت گوم که هیچ قدر سن نرور جوانان ما را نخواهد شکست
 ... دامالین یکن که جردن را

خواندنیها

قهرمان اندک رنجی

د ریمان مرد های جهان شایسته هنر دی سانسند اقتسای بیوتوان بورن از عالند پیدا نشود که از خامن خه است و توهمین شده وی مدت ۲۲ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد است های خود را می دهد د رین مدت ۲۲ سال از برخاش ایسن بیعت مانندی، العاری ها از را -
 بکات بر شده د تمسکه ایسن عمل به خانم وان بورن مانعتی را ایجاد کرده تا برای اقتسای بیوتوان بورن چهار طعن به نیا بیازرد

لباس عروسی

این نروایت غیر عیادی از شرف یک کمپنی پرنگالی اما ده می گردن لباس عروسی که دارای رنگه آبی روشن می باشد واز تنگه به د رازی (۲۲۰۰) متر ساخته شده برای محسه آزادی د ریبور باز د وخته می شود که در سال ۱۹۹۲ با گسترش بازار کوسب (عروسی) خواهد کرد ابتکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به شخصین تجارت نمایشی (شو بزنس) امریکا و اسپانیه در رین مراسم که نام (مانسل) یاد می شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت شده است، اما مراسم از رین تلویزیون در سیار ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید جانب است که دیورجن نشنرات یک کمپنی جابانی نیز شرکت دارند

پاسخهای...

بقیه از صفحه ۵۱

- جواب : میخواستم زنجیور -
- سوال : کردن د ختر باشم
- سوال : آتیه را در آینه
- جواب : هویتی خوست می آید ؟
- سوال : نه خیر کاملاً دلیل مشخص دارد
- سوال : در گذشته چی بودی ؟
- جواب : نشانیاز
- سوال : لطفاً یک رازتان را بگوئید ؟
- سوال : فقط خنده ساله هستم
- سوال : اگر یک وسیله کارآمد خانه میبودی، چی میخواستی باشی ؟
- جواب : یک ایرکاندیشن -
- سوال : چرا حوازت نعمل هر چیز دارم
- سوال : فادت بدت را بگو ؟
- سوال : ناختمای خود را می چوم
- سوال : در ستر خواب چینی میوشی ؟
- سوال : روحلی
- سوال : قشقت میخوری ؟
- سوال : نه خیر
- سوال : به ظرف کسی میخوای تخم گسند
- سوال : بربتاب کنی ؟
- سوال : به ظرف خود وقتی که حدس نادرست بزیم
- سوال : وقتی که خانم تان در اتنای دیده دادن با ((ماد هوزی دیکسایت)) (دختر قلم) شعا را بگیرد، چی میکنی ؟
- سوال : بگد از چنین شود
- سوال : از درد دوری کن -
- سوال : خیره با ((سانبیا)) یکجا باشی، چی خواهید کرد ؟
- سوال : بهتر است از کسی که در خواب جرح میکند، دور باشم
- سوال : حرف دلخواه نسو کدا است ؟
- سوال : رنده کن بنگد از زندگی کم
- سوال : برای آخرین بار چی وقت به معبد رفتی ؟
- سوال : هفته گذشته ، زمانی که شوکت فلم بود
- سوال : برای آخرین بار چی وقت گپه کردی ؟
- سوال : وقتی که کاکایم نامزد گردید

حایره قاضی

پدیرای شاهانه

سه زنبیل خرد (تری پی تا کا)

تری پی تا کا ، کتاب مقدس آیین بود اوبه معنی (سه زنبیل خرد) میباشد . این کتاب پیچیده ترین و مشکل ترین کتاب مذهبی دنیاست . از سه زنبیلی خرد (اولی شامل قواعد رهبا - نیت ، دومی شامل طرق نجات و سومی شامل مطالب فلسفی و مخصوصاً روانشناسی است . این کتاب در سال ۲۴۵ قبل از میلاد به وسیله مریدان بودا ، پس از مرگ او تنظیم شده است

شاه طعنا سب مغوی (۱۰۲۴-۱۰۲۶) پادشاه ایران ، پس از مغلوبیت هاجون شاه با بری از نیشاه مغوی ، او را در هرات زند کرد . پادشاه با بری از نیشاه مغوی ، او را در هرات زند کرد . پادشاه با بری از نیشاه مغوی ، او را در هرات زند کرد .

فتوای عجیب

از روزی که در میان مسلمانان و غیر مسلمانان اختلاف پیدا کرد ، بعضی از علما و فاضلان فتوای عجیبی صادر کردند . در این فتواها آمده است که هر کس که در راه خدا کشته شود ، خداوند او را در بهشت پادشاه قرار میدهد .

اروس

رب النوع عشق در نزد یونانیان قدم بود . برخی از یونانیان در آن زمان اوراکهن ترین رب النوع میدانستند . اوبه صورت جوانی بالدار و طفلی باتیروکسان تشکیل میشد و مجسمه های از او ساخته میشد . اروس در دوره رومیان سرناه به صورت طفلی نمایش داده میشد .

شناخت از نگاه عرفان

است که مستقیماً به روح اضافه میشود ، روح محفل تجلی است . (این مقام عارف است و برتر مرحله علم الیقین است) .
سوم حق الیقین که برترین مرحله شناخت حقیقت است . این شناخت فقط در صورت از خود بیخود شدن و فنا یافتن بنده در حق و شناساندن در (ذات تایسته شناخت) به دست می آید .
این وحدت طالب و مطلوب است .
عارفان این مراحل شناخت را به ترتیب ، طریقت ، معرفت و حقیقت می نامند .

در گذشته عرفای بزرگ ما در رابطه به شناخت جهان و حقیقت سه مرحله و مقام را درجه بندی کرده اند :
اول علم الیقین که به کمک علم و استدلال حاصل میشود و به عقیده آنها این دانی ترین نوع شناخت است . مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی اش درین باره میگوید :
پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت پی تمکین بود
دوم عین الیقین که آن مرحله بی از شناخت



هارون یوسفی، سوزا نورزی، وحید میمانی، نجیب ساکی

توی تله تیغی سربازان

د دغه سرباز هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگند وگوي

زموږ په سینما کی سرباز یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

فهر لسيز راه په خوا زموږ په لرغولې هېواد

گی سینما یا اوبع هنر رامنځ ته شوي. اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده. ارا راز راز سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کی د رڼې یا څلور سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ یزي. خوتراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سرباز معای خض و. بسدی وروستيو څوکی ددی نشتوالی د لیري کولو لپاره پاملرنه او کونینو شو ترڅو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلويزیون لخوا د یونسف د اداري د سادی مرستیو پرمختیا پرکوه شو هچی یو افغانی سرباز جوړ شی. ددی منظور د پاره هارون یوسفی وحید صدزي، انوري او نجیب ساکب د سرباز سنا رسو ولیکله.

د سرباز چی یو کمدی سرباز دی د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یزي. ٦٦ برخي لسري. د سرباز عده امتیاز یدي کی دی چی بر صحتی مسایلو، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی بزناویر، مناسباتو باندی د طنز او کمدی په قالبو کی غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو د پاریزو وننگه او په زړه پوري دي.

د زياتو معلوما تود پاره غواړ و دانوري سره خبري وکړو. په اوسنیو شرايطو کی د سرباز جوړ ولوته څه ضرورت احساس شو؟

له دی نه چی تاسی د سرباز د لوبغاړ واوښو همنکارانو په هکله معلوما تراکړي. سرباز کی د سینما اوتیا تر یزید ل شو یا و مو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران، حمید عبدالله، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فعیادی، حکیم اطرازی، همامستندی، خورشید، یاسین یارمل، عزیز نروغ، جانان اوسینوښو برخه اخیستی ده. د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي. حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه. په سرباز کی له اول نه تسر آخره پوري یوکی تر اولیدل کیزی د سرباز پینځه په یو ټاکلی گواړو ټاکلی کورن پوري اړ مړي. حوادث په یو ټکوری راغلی، یعنی تیا تسري اصیغه لري، چی د ټکوره برخه کی نیس هنرمند او د هغوي اداری معمر رول درلود.

له دی نه چی تاسی د سرباز د ایرکت په غاړه درلود، راضی یاست؟ ماتراوسه هغی تلويزیوني تیا تسرا اوتلويزیوني نمایشنامی (لکه خرس، اوبد نهیست، قمار، سازان او یو شمیر نسوري) د ایرکت کړي. اود هغینو فوق العاده پروگرامو نسو لکه د شب شعر و شب قصه، تماشیا اود نسوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړی په خوتراوسه می فلم نه و د ایرکت کړي البته نه یواغی ما بلکه هینڅ افغانی بنحی تراوسه تلويزیوني او یا سینمایي فلم د ایرکت کړي ندی دا چی د سرباز د ایرکت دنده ماته سپارل شوي وه زه با لکل راهی یم. لیکه له یوي خوا ماته دا دنده نوي اویس زړه پوري وه اوله بلسی خوا دا لمسری سرباز دی چی په هیواد کی جوړ یزي. په هر لوبی نی مثبت کار کی انسان غواړي چی لوبی او پیشگاهه اوسی. ما هدا هیله درلوده، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي، لیکه نه بو هیزم چی ترکومه حد ته ونهغه م.

تاسی که د سرباز د لوبغاړ واوښو همنکارانو په هکله معلوما تراکړي. سرباز کی د سینما اوتیا تر یزید ل شو یا و مو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران، حمید عبدالله، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فعیادی، حکیم اطرازی، همامستندی، خورشید، یاسین یارمل، عزیز نروغ، جانان اوسینوښو برخه اخیستی ده. د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي. حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه. په سرباز کی له اول نه تسر آخره پوري یوکی تر اولیدل کیزی د سرباز پینځه په یو ټاکلی گواړو ټاکلی کورن پوري اړ مړي. حوادث په یو ټکوری راغلی، یعنی تیا تسري اصیغه لري، چی د ټکوره برخه کی نیس هنرمند او د هغوي اداری معمر رول درلود.

غواړم د دوستانو خبرو زیاته کړم چی ددی سرباز یو ځانگړی خصوصیت دادی چی پاپوي کورن پوري تری کرکتونه هر یو د ټولنی د مخصوصی خبری معرف دی. مثلا، بناری مدرسه تیب، بناری عادی تیب، پروکرات تیب، کلیوالي تیب اوساده تیب. باید ووايم د سرباز موز د پاره یوازما نیست و چی له تیکه مرقه د بحد و د پتونوسره سره په مؤقتیت سره تسر سره شو. اود اامید واری یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کی دایروسه ادا شه وموسی.

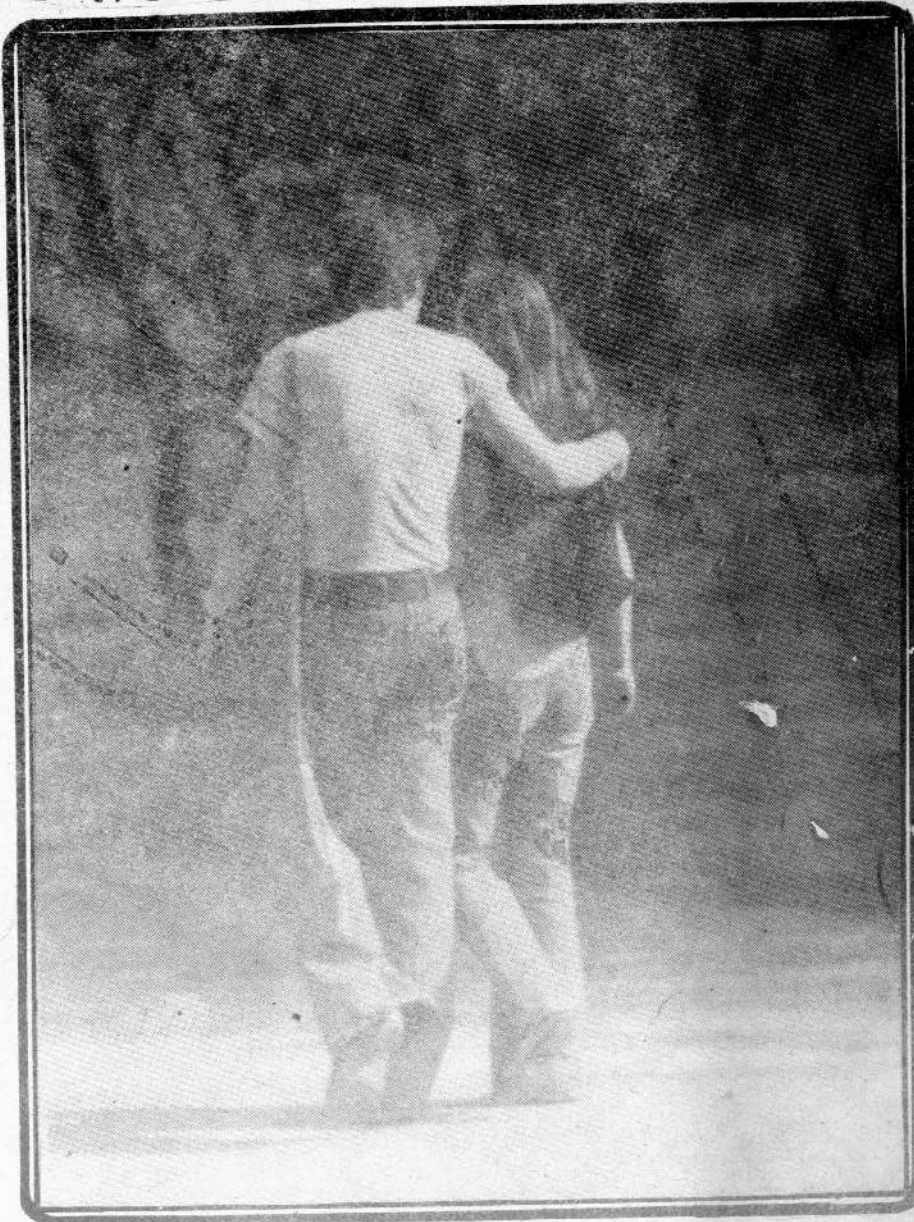
همامستندی د سرباز د لوبغاړ ی په صفت وایسی: په سرباز کی تمثیل تسر فلم اسانه وه. لیکه چی ثبت په یوي محدودی ساحه کی صورت نیس و خو موز یوه مستونزه درلوده. هغه دا چی متن موز تسه هماغه د ثبت په رول را کول کیده چی د زده کړی د پاره موورته پوره وخت نه درلود. نوهله منه، هر چی لید و تکی د پرمختگیرونه اوسی. په راتلونکی کی هم غواړم، سرباز کی رول ولوبو امانه. داسی رول په دی سرباز کی ماد یوي بی بند وباره اود سکونچلو، رول ولوباوه چی ماته هینڅ په زړه پوري نه و. کله چی سرباز بند اري تصور اندی شو، بیا په هغمه هکله د لید و تکی او کره کنترکونظری خبری کړو.

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

ترجمه: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین می رود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره، نسل دوم پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مملوونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پستی کانترهوس بود. بار دیگر تپید قد کوتاه و پرمغزی را پدید آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دویک دوره، دیگر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد - اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کبی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتحقیر خواهند نگهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله پیری نهایی برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص را دارای قد متوسط یا پایتتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکنیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه - (مراوتن) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها - متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه - قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته است. در افراد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی ها الاخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست.

هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد - کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته

و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیوار بر سر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی در باره قد کوتاه چه؟ آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای زیادی دارد، ولی در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر -

شیب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان بدین اوزد ختران شاگرد اینمندان.

استاد آرمان ایابرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایسته چیزی عشق ورزیده آید؟

بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه بی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب برند ارم تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند.

سفرهای هنری تان به کجاها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سوئیس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصی اجرا نمودم.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، راب دست نیارده ام. فقط مرهم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من -

زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد. محترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد پسران کورنوختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلاواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسران مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعدادها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

انگلیسی من ترجمه برداخت تا صحبت فرمائید تمهین نمود و لسی اداره افغان موزیک من ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

میرضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرضی وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

مرضی عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

عنه اتن به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت نمودم. دارالتاد بی معنی این کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاستگران

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه بی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه بی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه بی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه بی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمون خود در سفر است، من نیز مینسندم و نمیکم، گوشش دارم و هنر و خوشتر بیاموزم!! در راههای اخیر کیت های

تلاوت قرآن مجید به آواز تساری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت، طوریکه اطلاع در ا ششم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

بقیه از صفحه (۳۵)

همانچ...

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه بی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی تنین ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه در جهسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صین کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صنیعی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پرومیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسمی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل از چهره های مهم دیگری ناتش میوزرد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میازرد .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صین فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تعاهد ر این نبود که من پدرش استم ، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صین دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنر بیسه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجداناً احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خوان زن در کشور :

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر می‌گذرد. بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲۸۰ متر می‌تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دromore فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲۸۰۰ متر می‌رسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنرمندانه و جگه ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تا من ببینم از زنده است یا شعر شما می خواند و نیدار زنده است یا حاضر میزند.

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از زمانه عجبسون هنرمند صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زمان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند؟

باید بگویم که ... که بلی، شخصی است که جای خالی عشق آتشین و طوفان تری ماد هویلا را در دل پر نموده و شما ازین خواست اید که این شخصی را بشناسم معرفی کنم آیا لایق است که حتی او را معرفی کنم؟

باید بگویم که خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده

مجله سیاه و سفید - زیرا آتلا یکماه باید در مورد تکرار کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند؟

سوال بسیار خلاص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرساییده

میباشد و همفایین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشتر - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلسی، ادگار، آریو، فلم تایمز بنگال اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستار، کله کاره بنگال هندی و بیزه صا

جریده و اخبار بنگالی، مردک، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاه و سفید موافق بود ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا

تقدیم میداد، زیرا تمداد همه شان از بد ما در تجاوز میکند، اگر چه تمداد همه شان از بد ما در راه اداره سیاه و سفید تقدم کرده اند

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تیغ و مشیری درباره ماد هویلا و مشیری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من عطر گیسویش ذوق شما شده بخرد باید شمع فارسی ((ماه دریا باشد))

بیت همین عذار مشک می ماه صوری من جی شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند

میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قند شد جلم و میباشند

زلفی خنونی زده

بلافاصله از گیسویش غنچه ای را بچین آورده چه بختش؟؟

اعتراف صریح ... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتزی را بزنم که ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تکان ده!

احساس کردم ترس و وجود مستولی شده بگفتم: مقلد صحرانشین است! بالهن برزنی گفت: پس خود را بزنم!

گفت: اما من میتوانم ترا بوس کنم - تیسری روی لبش جان گرفت و گفت: یاول عزیز! شاید سزوست ما همینطور باشد ... جدایی جدایی با مرگ و زنده خندید - طسوری

نورترتبه صدای تیراند شد و من با احساس دردی پیر سینه ام از هوش رتم هوشنگی جستان را باز کردم و چینه سفید پوئی را

توی چشم دیدم - یکی از آنان آبیرو را در وجودم فروزنی نمود - مرا صیه پرسیدم: زلفی کیامت ... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ - مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه - کار علیات من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت و بد - آنان گفت: وحسد در اینستوت طی قرار داد - در مورد قتل هلیسو - ترزنی توسط زلفی - شاهد عینی نبود - بفرمودند

بزرگدانی شد - ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - محکومان بزودی سرا بخواب حقیق خواب کردند

چراخته تمام در شفاخانه ماندیم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پس از مرخص شدن شفاخانه - دوباره به هوشنا میاساد و اقامت کردم - زبان تشنگی با دست کفای زیاد بد آمدند - هوای بین گرم بود - اما ساه ماه ابریل انجام گری طاقتم فرمایم

داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم - پروگرام سفر به برابیل نوشتا قطع شد - تا پیشان بلزانی بود - شکه زشمام تازه التیام یافته بودند

میتوانست چیز جزیی بنویسم - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت از من دیدن کرد - او خود تیرا القرید بهتر کار میساخته

چرخان کتاب معرفی کرد و منم که شنیده است زبان سلفای همین زده می خود را میساخته - کتبه زنده می و مرد و فرزهای آن - بعضا خسرو و روان جانی است

بوقلمون بودن سیاه و سفید زلفی - دختر کسه یشمون از شعوت، عشق و محبت بوده - دوران آشنایی آن خرمیا من و ارتباطات او طی زنده گیش بسا

دو بوشه روزه حرم قلبه بگوش بین محراب شد، بخانه شد، دیور کلیباشند دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیدم ستان شد، تیر شد، نواک شد و تیغ توانا شد

به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادویش آن سرباه تکبیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و شریانه

توسیح: نام اصلی مد هویلا منازجهان بیگم دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شیبانند و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هوی یعنی غسل و محبت - یا شنید

مد هوی یعنی غسل و محبت - یا شنید

چنین است مد هوی یعنی غسل و محبت - یا شنید

جنت بین مرد

باز به جنت با سهرت ساختن برای زلفی همه شرمه جیس حکم ساختند - اما ما شاء الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بفرمود برخلاف همه خاطر بر مزین کانون طبع خانوادگی که شورا زده

زده ای من زلفی را بگفتم و نتوانست بود جواب - هرات را بدست بیارید - بگفتم هرات را بگفتم و نتوانست بود جواب - نرستانه شد - اما من برخلاف او بگفتم و با است

شدم رعاشود - هرات به سوی هوشی راه افتیدیم - زده برقی فریاد داشت با کتبه نورش در شفاخانه - اطفال برخوردیم - من در زنده گیش مد بین نورش و انسان خوب با وجدان بوده ام

روز ۲ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مد ان هوای برلین نشست - تقویه می نوشیدم تا با پرواز ۲۵۹ - به سوی بوئن در حرکت

اقت - به جهت تابستان گرم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند - در رستوران هنگام صرف نهار - با زهم باد زلفی در سن زنده شد

در همین رستوران بود که دستم را با صاحبیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوتگسا های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین

رستوران بود که جسم شدم رسانش و شوهر شدم و از دست که من و توشاق هند بگر استم اما به درامه ای - هرگاه همین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی

اصابت میکرد - این در راه پایان می یافت - درامه نبود عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گیش انداخت میکند - اما بگره جیزیری من بی شعرم شگه و سنا

مطمینا زیبا بود - با زلفی یکمانش و یکمانردن من می خواهم زنده بمانم ... اما هیچ موجود ملکیوشی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: (طیاره) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حین سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در صحن هلاک شده گان یکی هم

یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بود در بنایند - گیش از این من در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنمایند

لی برخلاف خواست و تمایل یاول هولند - پس در راه پایان یافت

بایان

و لاهم در هندی به معنای دوشیزه است کسه مد هویلا یعنی دوشیزه - صل محبت - نازنین - سنگدل آرام - سانی و بی هم نام فلم های اندک

در آن هاند عو حیت میرویش کار کرده است - جریده امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مد هویلا وهم چنین در شماره دیگر خود بیگرافی مکتوب مد هویلا و تیغری بی راجع به بندم بدست نشنسر

سزده اند - که چند نود آن تقدم میکرد

بقیه در شماره آینده

بقیه در شماره آینده

دردناک و دلبرانه



جان آغا



تاریخچه کاندو

سوال که ما بپوش کار می کنیم به نسبت بی بندوباری ها یک گد و دوی ده کلب خبیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
 بعداً ؟
 بعد از آن کوان دو شامل کلب معارف شد و آنچه چنانستیکه یاد گرفتیم .
 بعد از آن که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم .
 چنانستیکه چرا دوام نداد این ؟
 بعد از آن کلب معارف سوخت ، به رفتن ده کلب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگ یک کلب شد که او هم ایلاکم .
 هیچ یک مساله شخصی بود .
 بعداً ؟
 به جودو روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
 خوب به هر صورت . . .
 در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
 جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
 به ساعت نگاه کردم ۲۰ : ۳۰ شب بود .
 پس از صرف نان نوشیدن حای صحت را دوام دادیم .
 خوب جان آغا بیاد ، ایره بگو که ورزش کاندو را چه وقت یاد گرفتی ؟
 ده سال ۱۳۶۲ .
 پیش کسی ؟
 پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان . ده سال ده کلب استاد رحیم کارکنم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
 ده پهلوی او ، تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
 آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
 نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکند .
 کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟
 ده او خراسال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
 آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
 نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است



سوال هام به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
 به ساعت نگاه میکنم ، برو ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
 به احازیت سیم خانه .
 با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگویی :
 کجامیری ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
 میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
 هیچ امکان نداره .
 نمیشه ، باید برم خانه .
 او هم برسی خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
 جان آغا می رود گراج ، موترش را از دروازه کشیده می گوید :
 بقوما بین برسانمتان .
 در جریان راه ، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش نلغسزد و از سرگ منحرف نشود .
 بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مکن خطور میکند .
 سوالی که باید در آغاز می پرسید .
 با خود میگویم : خیرام ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه ام .
 راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
 ده چه میگفتم ، خودت برسان نگدی .
 اینه حالی خوب برسان کردم .
 ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم .
 ده ؟
 ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه ام .
 او نه ، اونجه دست چپ .
 موتر توقف میکند ، میگویم :
 به بیاکه حالی برم همرا می ، شو همینجه باش باز صبح برو .
 عجیب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز ده حتما میایم .
 قول اس ؟
 قول اس ؟
 دست همدیگر افشرد ، خدا حافظی می کنیم و تادید ارمعدی از هم جدا می شویم .

پس به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟
 به اجازه استاد شریف .
 استاد شریف حال کجاست ؟
 او از افغانستان به خارج رفته .
 تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
 یگان ۴۰۰ نفر میشه ؟
 همی حالس چند شاگرد داری ؟
 همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم ، به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه ، شاگرد های نوده حدود ۱۰۰ نفر میشن .
 از عسکری گفتی ، ده کجا عسکراستی ؟
 ده فرقه هشتاد .
 بر خورد مسولین اونجه همرایت چطور اس ؟
 بسیار خوبه اس ، مخصوصاً قوماندان ما ، مگروال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پر امکانات زیاد داده .
 ده اونجه هم کاندو کار میکنی ؟
 بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین مینه .
 ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکنن ؟
 بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکنن .
 آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
 نی ، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی ، کارشوه بی خطرترین ورزش ها اس .
 ورزش کاندو جفرم اخلاصه ایجاب میکنه ؟
 کاندو جنگ بدون موجب انسان همرا انسانه نتیجه جهل و نادانی میدانه ، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از بیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمرا میدگر ها جنگ و پرخاش میکنه به حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
 ده کاندو ای گیا مهم اس :
 احترام به انسان .
 دفاع از حق خود .
 دفاع از حق دیگران .
 یعنی ورزشکار کاندو ، اولین ضربه به بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز برد پیرها .

زین جوانی که کود کردید و روشی بخواب رفته میگوید: به ۵ دختر ۱ پسر دارم این دختر کسی که در بزم خوابیده به رخ خود داده به او هفت به در تانگه بود که شوهر هم شهید شد چقدر به سر و روی خود زدم چقدر به سر جنازه او گریه و زاری کردم من گاهسی نکو میگویم که جنگ بیشتر از هر کسی در گریه تپان که به مرگ برادران خود برادران شهریه هم با همی چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من بعلوی تابوت برادرم و تشییع آن یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره بگویم بنیای خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شدید ام نمیدانم چه وقت تا که ام سال تا که ام روز تا که ام تاریخ گریه خاتکم در قلم آتشی روشن شده که آب همه دریاها و دریاچه ها آنرا خاموش سازد هیچکس نمیتواند تسلیم بی دلم مثل شمع نیمه جان میوز و قطره قطره آب میسوزاند عزیزم وان دیگری که جاد رسایه ماتم به سر دارد میگوید: شهریه در دناغ از خاک جان خود از دست داد این پسر چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من بعلوی تابوت برادرم و تشییع آن یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره بگویم بنیای خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

شجره جان آنان را به لب آورد است. زکریا سربازی است که دو کسوف موطف مرضی او را بکلون نورو تیک داشت چشمانش بر روی همیشه بسته شد. و این ناجحه جنگ بود جنگی که وقتی شعله و روشش خشک و تره در بر میسوزاند و این در شفاخانه ۶ نفر اردو وحشت جنگ را در چهره سربازانی مشاهده کردم که خیلی جوان بودند در بدن خون های کبود روزی یکی آنان ریخته است روان آنان را حدمه زده توان غمگین جنگ را از سر گرفته و در

دوست داشتم جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان ما را از ما گرفت من به خون رفقای سوگند خوردم ام که هیچگاه شهادت خود را از دست ندهم. من همیشه میگویم دیگر جنگ نچیکم ولی تا وقتی که جنگ را با لای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح نشد جنگ میگویم ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود. پدر صاحب منصب بود با پیش قطع شده مادر مرد یک برادر بر عسکراست. در یکی از جنگهایی که در میان بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت موضع بالای سر نشسته سر صدمه دیدند آنرا هم شکستند حالا در چارصد بستراست. آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح هم کشته شد ذبیح را بسیار جوانان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای آنها به تعرض نمودم کدک سه و جزو تمام ما محاصره ماند هفت شب جنگیدم مادر من قسم میکرده او هیچ خوش ما توانستم تعرض دشمن را از ما نپوشیدم حتی حرم میکرده که از من لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگردانیم بدشمن ام دو سال تسلیم شوند گفتند نرو خود را روان تسلیم شوند با هم صحبت کنیم روان کردیم که با هم صحبت کنیم من چه میگویم من یگان د نعه کردیم او را کشتند مادر دیدم که فریبق را با پارچه پارچه کردند ما عروس کردیم ام هم با قهرت ضربه دشمن را از بین بردیم در جریان بازگشت که موتر از دره ارگون عبور میکرد چند واسطه را مین زد مراهم مایین زد ۲۴ ساعت میبویش بودم بعد از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد تمام جانم بیحس میشود من چهره

آیا نشرات تلویزیون

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرموز ستاره‌ها می‌نشیند و نشر می‌شود و نوعی توارده میان برنامه‌ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه‌ها می‌جود و ذوقی و هنری و تناسب معین وجود ندارد. اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعهد بنسبام اداره روزنامه‌ها خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه می‌دهند. کبه این ترتیب توارده در برنامه‌ها از زمین برده میشود، محسی در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم وقتی نقد و مپسان برنامه‌ها می‌جود و برنامه‌ها می‌جود و ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و این برنامه‌ها را با هم خلط سازیم. یعنی اینکه از نشر هم برنامه‌ها می‌جود خود داری بحمل خواهد داد؟ پلی مینتور. میخواستیم به سه ساله کادرها در تلویزیون تاسیس کنیم از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟ در این زمینه تشویق‌ها می‌است، در صد دهستم این نقیصه با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادری‌ها می‌جود از طریق کورس‌های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رادیو میگردند و آموختن مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس نیست که آنرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما کارشناسی داشته‌اند کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می‌سازند که فقط باید از آنها سبک‌بار کرد. من شنیده بودم که در اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون چون موجب برخی برانگیزگی‌ها در نشرات شما میگردید، آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد؟ فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزوی برهم ازین نسوع تشیبات غیر مسلکی جلوگیری شود. گله‌هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟ اگر این سخن شما برآمده می‌چرخد، با مسوولیت میگویم، چنین نیست، ولی باید گفت که عده بی‌چنان بر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حال آنکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن نیست ما ناز دانه‌هایی داشته باشیم، از سوی هم برخی مسوولیت‌ها را بر عاتق می‌گذاریم و سیاسی در هر جامعه می‌جود است که رعایت میشود ولی است یک عده بی‌که از نام گیری شان خود - دار می‌گویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

خوب می‌خواهم به سه ساله تمام هاکه بر جنجال ترین بخش کار تان است بپردازم چرا فلان‌ها می‌جود ندانید و نمیتوانید با بازار ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر فلان‌ها تکراری اند؟ در تلویزیون‌های جهان معمول است که همه ساله انحصار برنامه‌های متعدد تمام را خرداری، می‌تواند و می‌تواند حتی یک تمام راه خریداری کرده‌ام، وقتی که زمینه وجود ندارد، نتوان انتخاب نیز اندک است تکرار تمام از زمین چشمه آب می‌خورد و از سوی معمول نیز است، آنچه از تمام‌های جدید مخصوصاً تمام‌های هنری به سترس ماقار می‌گیرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می‌آید، تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه‌ها و مشاهد نیز صرف تمام‌هایی که مطابق خواست علاقمندی‌ها می‌باشد باشد ثبت شود، که این تمام‌ها متعلق همه کشورهای جهان می‌باشد. اخیراً چند برنامه تمام جدید ایرانی از طریق سفارت انگلستان در کابل به دست آورده‌ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس تمام‌های خوب داشته باشند به سترس ماقار خواهند. چرا تمام‌ها در تلویزیون نمی‌شود صرف یک نفر آنرا ترسیم می‌تواند، آیا سبک‌های آفریننده در این است؟ فعلاً امکانات در ویلا در دست وجود ندارد، پروژه جدیدی که زیر کار است امکان آنرا به دست می‌دهد تا ما بتوانیم تمام‌ها را در کابل کنیم. میتوانیم مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگوئید؟ شاید باور نکنید که تلویزیون ایران از تلویزیون جهان است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بکات نات تخنیک و راهبر می‌نماییم حال آنکه میکس برنامه کاملی در جهان ۲۰ ساعت تهیه می‌گردد، بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی ۱۸ ساعت کار می‌نمایند. میخواستیم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه‌های فرهنگی شما چگونه اند، چند نوبت نشرات را تشکیل میدهند آیا تغییراتی در این برنامه‌ها هم خواهد آمد؟ در فرهنگ تمدن و پیشرفت ساعت برنامه‌های هنری و ادبی در این زمینه توجه میشود تا نقش این برنامه‌ها از لحاظ فرهنگی موثرتر شود. اخیراً برنامه‌های جدید نیز از این بخش تهیه نموده‌ام. ما، شماره‌های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشرات بهرام تلویزیون صاحب‌های دایرگزاران نیز در تخنیک تلویزیون راه چاپ می‌سازم و از خواننده‌گان خود تقاضا داریم که سربل‌های شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

گلساز افغانی

البته، چنانچه من از یاد بوسر تلویزیون می‌خواهم که به من وقت بدهند تا هنرم را به مردم خود پیشکش و از جان‌سپاری بگویم و وضعیت اقتصادی خوش را تقویه کنم. من متأسفانه استم که شما یکسال در شعبه‌های راد تلویزیون سرگردان بودید ولی آیا هیچ پروگرامی از شما ثبت نشد؟ نه، ولی من دو پارچه ثبت شده در آنجا دارم، یک پارچه آهنگ راد و سبک‌های هنرمندان همین اسامی اجرا کردم که آنرا فوت زلمی، ثبت کرد و پارچه دوم هم به کله‌ی در برنامه پاسخ چیست ثبت شده است. آیا شما راد راد پرهم موقف هنرمندی ندانند؟ پلی، متأسفانه مراد راد پرهم وقت ندادند من از جمله تسلیم کارکنان راد و تلویزیون تنها از دو نفر بسیار خوش‌استم، یکی از فوت زلمی و دیگری از محترم (رشید) رئیس راد تلویزیون. شاد زلمی پارچه‌های بسیاری که انجام میدهند کدام آنرا ز یاد دست دارند؟ من به همه کارهای هنری ام - علاقمندم، اگر خوش نماند اصلاً آنها را اجرا نمیکنم. آیا اجازه میدهند در مورد زنده‌گی خصوصی تان بپرسم؟ - چنانچه از دواج کرده‌ام و سه پسر دارم، پسر بزرگ نورالدین نام دارد و سه صنف سوم مکتب است، بسیار خوب بزرگ میرتصد، خانه‌ام گزاین است از سه و نیم هزار افغانی معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم، دو سال است که هر هفته خانسه داده‌ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست. من در مورد آنها چیزی گفتنی ندارم، ولی آنها زود تر از من راهشان را به راد تلویزیون باز کرده‌اند، اگرین زود تر شروع

انتخارن اختصاص بدست آوردیم ام و در نمایشگاه لژیونک مسدال تقوه را نیز نصیب شده‌ام که این همه انتخارات شخصی نبوده بلکه انتخار بزرگیست برای کشور افغانستان. شاگردانی نیز در این راه قدم هستم، مگر آنچه را که به خودم هنوز خودم در این راه تازه قدم هستم، مگر آنچه را که به خودم در اختیار هموطنان خود گذاشته‌ام، شمار شاگردانم زیاد بوده شاید بعضی‌ها تن برسد که همین اکنون یک تعداد شان صرف ترازوی دروس در خارج کوراند. از اعضای فاضل آبا علاقمندی به هنر دارند تا دنبال هنر تان در حوضخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا که فارغ التحصیل صفتی؟ می‌باشد سخت به پرویش گل ها صنعت گلسازی علاقمند است و آینده درخشانی را نیز پیش رو دارد. چی تفاوت میان کار و فعالیت شما و سایر گلسازان موجود است؟ کرسی تفاوت کار است بر مشکل مگر هستند گلسازانیکه بنابر شوق علاقه خویش به هنر گلسازی کل‌های را طبع و دبیرین میکنند که هیچگونه ارزش هنری نداشته و حتی کل‌هایی که تهیه مینمایند خیلی عالی بود که روحه هنر گلسازی را نیز بر مده می‌سازند. اما تعداد محدود اند که به کل صرف طراوت و تازه گی ندهند، مگر از جهت رنگ و ساختن موادیکه بکار می‌برند عیناً شبیه به کل‌های طبیعی است. اگر در اخیر بپرسم که به کدام اساس ساخته‌های شما در مقام اول قرار گرفته است؟ آثار ایراک ماطح مینمایم و می‌سازم همه آن صرف با انگشتان دست ساخته و تهیه میشود اما در همه کشورهای دیگر از سامان آل‌تبرق استفاده میکنند چنانچه در یکی مجله‌های جاپانی نگاشته شده بود ((انگشتانی که جادو میکند و محسوس آنهاست)) شاید بقیه‌یقت من بیشتر دین باشد که با امکانات محدود صرف با انگشتانم کار کنم تا باشم. حمت نمیکند، او با نوبت به از جاسا بر می‌خیزد و کلاهش را بر سر می‌گذارد، از وی می‌پرسم که کدام گفتی در بگر دست خود را به جیب کتونی‌اش می‌داری؟ می‌خندد و میگوید از من سوال آنهایی را میکنند و به چشمانش می‌گدازد و یک آهنگ (یکی زبونی) خوانند و گان مشهور ایتالیایی را می‌خوانند و بسیار مقبول میرتصد. برایم حرکتش جالب و خوشمزه است نمیکشیدم در این مورد استعدادی نرفته است که باید از او پرسش داد، تا زبونی بتوانند به نواز گلسازی بخوانند که آهنگ‌های شان را کاپی میکند، نمیدانم چرا راد و تلویزیون با این کمیدین می‌شادی آفرین خدا حافظ می‌کنم. در ترازو دادن آنها کلفتی خود

این طهارت بزرگ می ساخته و با تالی و کجکوبی و ژرف نگری انعام شد تا بالاخره کشف کرد که وقتی کهشن کارهاودستی پوتراها از اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آگاهی حاصل کردند، سهل اسبابطرف ((بوگادیه)) سرانوشدندتسا حقیق تلخیص فلم را برای خودانحصا کلداره انزول پیشکش حقوق تلخیص فلم خودیدست آورده که خوبتکار کار ((بوگادیه)) گراپیک اندیشگیه پکر تجارتی خوانده است.

((بوگادیه)) دربراهیک سوال خبرنگارکه درفلم جدیدش کدام ستاره رادرتظرگرفته و جسواس داد و ابروای همبازی ((امپتاه)) درفلم جدیدش ((سری نیوی)) راکنیده ودرتقال بازی لث حاضر شده که سن لک کلداره به حق بهردازتقاراداد مراحل خود را یعنی نگرده اما تلخیصی جریان دارد. این امرصد شده که شکل کاردرنگا پیشکش به حساب ((امپتاه)) انتقال داده به لطیف لقب تلخیص برای اوک همانا ((مردنه سلوونی)) است به ارضان اورد.

اعلان تقاراداد بوگادیه - ایسن حقوق هنگت می ساخته ایک وبق تازم در روند حقوق هنرمندان صافه درکاتفسیر سینمای هند پنجد امده برای هنده تا پاور - کردنی برای هنده - هم حورت انگیز بود - ولی هرچه صورتشود این یک حقیقت مسلم است که ماجرا رایسه همین قطع ساخته است ((سری بوگادیه)) در رابطه با این موضوع طی صحابه می گفت:

ملار انول تقاراداد بلخ هفت صد هزار کلداری دیگر هم به ((امپتاه)) خواهد پرداخت که این بلخ، شامل حقوق پرداخت است. این بلخ وجود دارد - ماه نگار شمع تصویر میگذرد عده از انزلم سازان روی این معاوضه - سرگج

کن پولی، که نمایان ((امپتاه)) و ((بوگادیه)) صورت گرفته اسباز نظر نموده گنه اندک این قرار - امداد مکنی به یک تباری سازش گشت تا به شعیک دیگر استفاده نمایند.

ولی هنوز این امر جمع بندی نشده بود که ((سری)) یک کارگردان دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابرابید بود و حاضر شود درفلم ((جنگ)) نقش اول را بیا کند، ((متن چکرتی)) را از انزلم اخراج می کند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای میس پروازد.

((سری)) به نماینده شمع گفت: نام ((امپتاه)) مثل الطاس است که هیچگاهی نمی سوزاند ولی قدرت درخشش و نفوذ او در - از همان ماه نوال ناپسندیزاست چه هر فلصانی که فلم جدیدش را همراه بانام ((امپتاه)) اعلان کند - بدون تردید قبل از انکمال فلم - تمام صافق تلخیص را از مدبرک نوری حقیق تلخیص آن دریافت میکند و در این صورت فلصا هرگز نماند و پیشتر نخواهد شد.

اینکه استخدام ((امپتاه)) بهر توفیق باشد برای فلصا از ان ضروری است و متوجه نمی سازند که فلصا تقسیم است و جانب دیگر تقسیم استخدام بانگر جدید است که همگان بیشتر از زده فلم رادرتک تعبه دارند و اگر این فلم ها در استانه اگال است - تهیه نشان داده که وقت فلم یک هنرمند اسباب کساد - بازار فلم را فراهم میکند - چنانچه میتوان از ((متن چکرتی)) و - ((وینود کهنه)) در این میان یاد کرد ولی ((امپتاه)) چون در هسن پروان مردم نفوذ صیق دارد و سازگری است محبوب مردم آنهنروانم اوگانت که فلم هایش در چرخش خود پول

سلوونی رویه حد و حدی لیسنگی کرمی چی اتیا سندی دهنزی ییره نیوری دی - عزیزه افغان و ایی مالا (۱۰۰) سندی به راه بود ۱۰ سندی رو به شاوخواکی به تلویزیون کی ثبت کرمی دی - ستاسی ((پاریس سر سنا ز دی خطی رانی (۱۰۰) سندی گنه شمیر خلك خونبوی بمکجه چی - زما به نظره به کمپوز سر بریو ستا - سی بوخه ز ستا و حرکات ویرسره هفتاری دی - کمپوز پیروز دی - دژ ستا و بو بوگرام و - کله چی ما ((د تورو زلفوراته جوهر کره با نشتونه (۱۰۰))

سپاست مداران بد آری انباشته های ابتکار انهن پیشین نیست در جانب دیگر ((امپتاه)) در یکی از صحابه هایش گفته است که ادهان میکنند که از انزلم سبازت نیست و توفیق راد این دلبره حاصل نخواهد کرد - بنا با اندرک این حقیقت او تصور رجعت داده و بعد از این همه تلاش ها و توجهات خود را صرف کارگردانهای هنری اش - خواهد نمود.

اگر چنین باشد و چنین شود صرف ها انزیده - صدق صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم سازان ما و هنر سینمای ما معساری است بهتر و ظیف و پرتوان و نام و عنوان.

ملار بر این مطالب و این اصل هم قابل تأیید است که امپتاه مردی است صاحب قلب مهربان و صدور و سرگ هر کس به او اعتماد کند، از آریا سبج شاهی دیانت خواهد نمود.

پس که چنین است دیگر چنانچه دازد که از کار پرتر و در خود توفیق این هنرمند محبوب مردم افسلس کیهبه دنبال ان یکی نیگسلی برهوت ((امپتاه)) راندارد - یک فلصا از گری خواهد فلم قابل حساب تعبه و مرضه نماید، باید به دنبال هنریشه - قابل حساب باشد و این تلخیص شخصی من است او ملو کرد - حرف های من کامله غیر جانب دارانه واری از هر کس تعصب است ولی از این حقیقت هم نمی توان چشم پوشی کرد که ((امپتاه)) بعد از انشول در طبقه اکثره خلك هنرا و هنرمند ته دلسر به سترگه گوری اوس چپی از د سندی و سره حرکات نه اجر اکرم کله چی به تلویزیون کی زما سندی خیره شی نوسبانه سی زامن شوکی شوکی اوبه وینوا و خا و روگک رخ کورته رامی اوتی و رته و ایی ((بعد بی زونه)) اویل داجی اکثر ام ثبت به وخت کی و ایی چی به نیوی - تا به ود ریژی - سندی به بایسد سزگینه وویل شی - پیروز دی خیلی میریش د خبیر و به لری زیاتوی چی - یوه و رخ - راد یوه تالار کی د قبایلود وزارت خنده بی برخی دی - آیا ستاسی خونبوی یی چی - خیلی سندی د بیگاری یا یواسی

ستاره ملبیونی

چشم پیش کردم بعد از انجسام یک قسمت کار، سرانجام او استرد نمودم نزد ملل وانگزه های نایب وجود دارد که یکی از این ملل ملل صریحیت ((امپتاه)) در دایسری سیاست است - او روی این صورتها روزانه انزیم ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آنها می افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود.

مناسبه - دقیق نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیج وجه تا من و تضمین شده نمیتواند هم میباشد که هوای مرطوب شهر ممی، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه دکتوران باید اکثر ایقات بیرون از شهر بیس زندگی نماید.

با ملاحظه این همه دشواری ها آیا باز هم ممکن است صد هسا لک کلداری راد بدل یک تکت بخت از این که شانس برد آن خلیسی قلیل است، از دست داد؟

صبر د، دیگر گشته است - لذا من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل و خواست یک هنرمند کارهای یک فلم تنظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند - انهل (کیوی) ((جکی شوف)) است و ((شترکهن سنا)) دیگر غاوتی - ندارد.

در مورد ((امپتاه)) یک مطلب قابل ذکر دیگر هم وجود دارد به این شرح که سه سال پیش واقعه ای کردار آنان متعوب و شترکهن عمری راد حرقه - شان پشت سر توپ به وخته کی و آوری - داجی زما خونبوی یی یانه بیسا هم زه اکثره خیلی سندی نیسه یواسی اویم بلکه گویم هم - کله موز دخیلو سندی رود ری وید یوگتسه ثبت کرمی دی - هند اجی برینا وی زوی من دوا به بینی به یوه موزگی کرمی دی او ایی چی موزی گتخو وید یوه وروا جوهر چی سندی بریونو - پیروز صاحب تاسی که دخیلو هنری انتخاراتوا و هنری سفرونو به هکله و زنی یی بنه به وی - هنری انتخارات بود ندا - کاری بداد - د پیلو مونه اونقندی جایزی دی - به بهرکی موهمه - لونه ترلاسه کرمی دی - ما اونزیزی

باید صاحب شخصیت باشند هم شخصیت خوب - من هرگز دلخوری و صباتی نیست

صبر د، دیگر گشته است - لذا من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل و خواست یک هنرمند کارهای یک فلم تنظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند - انهل (کیوی) ((جکی شوف)) است و ((شترکهن سنا)) دیگر غاوتی - ندارد.

باید صاحب شخصیت باشند هم شخصیت خوب - من هرگز دلخوری و صباتی نیست

باید صاحب شخصیت باشند هم شخصیت خوب - من هرگز دلخوری و صباتی نیست

نیو هیوادوکی به موجب کله قدم د باندی کینود د جاسره به کرمی وی او دجا سره به فلم اوگاند چی زومن امشا به بی نونسله - تاسی به شخصی ژوند کی خه اروز لری - عزیزه جان سوال تاسی ته متوجه دی - زه به شخصی ژوند کی خیلی هیلو یوه شمیر - دوه زامن لرم او د لور د د لور لوهیل نه لرم - یواخینی ازین د زانوشته روزنه او لوری زده کرمی دی - زه به خه ووام چی له نوره تاسی دخیل هنر مینه والوتسه تیو سوات لری - ولی نه - موز لوی کال ته بیو کسرت لری چی بنده سندی به یکی

باند نیوچار روزارت محفل و - بیسه لویرت بی موز هلته و یوستیسه شیو شیو باران هم آورده د - محفل د ختمید و یوسته هر یوسته به موز و جاوه او مخ پر کور راهی شول - اویم به باران کی لاند - خیشته بیاده پاتی شو - ناچار شوم د هنی و رخ به سبای خیل موزیر ته کارت و اخیست - اوتاسی عزیزه جان خه ویل نه نواری - زه به خه ووام چی له نوره کرمی کرمی کرمی شی اخیستلو د باره هر ورم نود خینود کسود ملشو و خه د خان ژور لو د پار - بادری کی - حال داجی به معر - تراوسه دوه علی د موزکراتیک المار جکولوا کیا و هند ته - اوه خلسر نیوری اتحاد ته او بیوخل عراق منگولیا - بولند اولساریاته سفرونه کسری دی - تاسی که موز ته یوه به زه - بوری هنری خاطر ووی بیسه بیسه - و الله خاطر خوبیری دی - خو ((منت نیوه خروار)) یوه قصه به تاسی ته و کرمی - کله چی رسمی محفل وی به اول کی د بویر نیکه بوزنه راته کیزی - بو موزیخی اویل رامی خواهد آجی محفل ختم شی بیانو شوک زمو ز به قصه کی بی - یوه و رخ بیسه

سندره بلله دهنزی ویشناوتسه می لاس کرمی - داسندره د حاضرینو نویره خوینه شو - که خه هم چی سندی ره ثبت شو ولی - حضوره شو - ویل چی چی دی پوره لونه د - زما د دی بونشن خواب چی د بنه هنرمند کید و د باره کم تکسی د پام و دی - اسماعیل سپروز - داسی خواب را کرمی - د بنه غز - به خواگی د بنه کمپوزیتور - بنه شعرا وینه ارکستر شته والی حتی دی - چی موسیقی ریاست بد بختانه د بنه ارکستر شته والی خنده بی برخی دی - آیا ستاسی خونبوی یی چی - خیلی سندی د بیگاری یا یواسی

سندره بلله دهنزی ویشناوتسه می لاس کرمی - داسندره د حاضرینو نویره خوینه شو - که خه هم چی سندی ره ثبت شو ولی - حضوره شو - ویل چی چی دی پوره لونه د - زما د دی بونشن خواب چی د بنه هنرمند کید و د باره کم تکسی د پام و دی - اسماعیل سپروز - داسی خواب را کرمی - د بنه غز - به خواگی د بنه کمپوزیتور - بنه شعرا وینه ارکستر شته والی حتی دی - چی موسیقی ریاست بد بختانه د بنه ارکستر شته والی خنده بی برخی دی - آیا ستاسی خونبوی یی چی - خیلی سندی د بیگاری یا یواسی

سندره بلله دهنزی ویشناوتسه می لاس کرمی - داسندره د حاضرینو نویره خوینه شو - که خه هم چی سندی ره ثبت شو ولی - حضوره شو - ویل چی چی دی پوره لونه د - زما د دی بونشن خواب چی د بنه هنرمند کید و د باره کم تکسی د پام و دی - اسماعیل سپروز - داسی خواب را کرمی - د بنه غز - به خواگی د بنه کمپوزیتور - بنه شعرا وینه ارکستر شته والی حتی دی - چی موسیقی ریاست بد بختانه د بنه ارکستر شته والی خنده بی برخی دی - آیا ستاسی خونبوی یی چی - خیلی سندی د بیگاری یا یواسی

بیابادی بارپزی

هنری خیاباره به . . . بجویسه لانی امای کی وده ایی وه را نخله)) ماورته ویل : هر چه سری . . . ایی بجو هلته

منظر لویه - حتما به در شی - ستاسی د خند روشیر به - خوت رسیزی - به راد یوکی شمیر رانه غلط شوی خو به تلویزیون کی به من د

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 ادرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

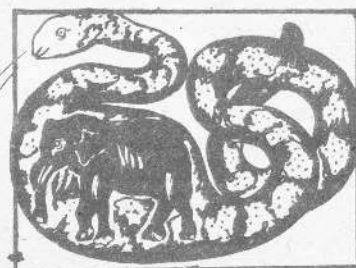
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه ها زیر کلین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .
 قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای نشان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخاشده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دور پرواز
 اند و بزودترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که آنها
 اطفال خود را زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا آنها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

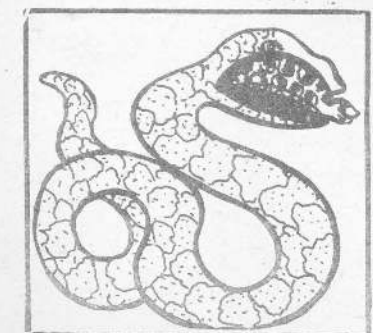
قازها و قوها

تورک ، تورک ، تورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

به کتاب کی راغلی و : دینوا
 ماران خهل بنکار همداس سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له خله و خولجی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمجی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچیزی په گلی
 لول فکر کی . وروسته می پنسل
 را و اخست او خله هلموئی انیسور
 و کینی . زمانه پی انیسور
 په دی لول و .
 خله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوخته می وکره چی
 تا سوختی داهی ؟
 جواب می را کی : خوه خولی هلمد
 خلت و پیری ؟
 زمانه پی خولی ته وه ، سو



چیزی شهزاده



شوی و دیو به ما مار انیسوری
 استرگو شوی به حیوان بانده می
 خوله لگولی وه . هغه انیسور
 داس و .
 هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسبه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 د رخانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 د خترك د رخانه داخل شد
 و گت :
 سلام ماد ركلان !
 سلام د خترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد د رجاى د بلد گه
 د رخت سيب ايستاده است.
 د رخت سيب د رختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نموند
 - بعد سيب و خشى مرا بخور
 من به تو ميگويم .
 - د خترك گت : د رخانه
 يد ركلان سيب باغ رانمي خوردم .
 لذا د رخت سيب اورا كمك نكرده
 و نگت كه آنها به كجا پرواز نموند
 د خترك به جستجو ادامه داد و
 بعد ربايي كه در ان شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از باها و نعرها گد شتم
 و بپراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 د خترك به تا بيدن سرد و ز شروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به د خترك گت :
 - د خترك د خترك!
 شير بروج رابه من بده من د عوص

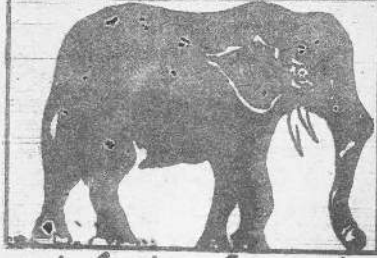
- د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت ، د ربا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نموند ؟
 - براي تو خواهم گت د ر صورت
 كه از شير ترش من بنوشي .
 د خترك گت : من د رخانه
 با بايم قيقاق رانمي خورم ، شير
 ترش تو را كي خورده است ؟
 د خترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، د خترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم گت
 و او ترا مي شويد و بعد ادرت
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 د خترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زني تا بسم
 د خترك برادرش را گرفته و فرار نموند
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 د خترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد به من تا به ، ماد ركلان !
 جاد و گري حتم را گم و داغ نمود
 آمد تا د خترك را با خود بد اينجا
 بيود . ديد كه د رخانه هيچكس
 نيست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها
 قوها عقب د خترك پريد كه طفلك
 را در پشت من بود . د خترك بسا
 برادرش تا د ربايي كه در ان شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها در پرواز اند .
 د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه د ر صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سبب شده شو چي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هر گله من چي لهمنوي خشه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انكور من و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -
 خلاصه زي او كه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به شير زمايه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي او نه من ديكروالاس
 نه خورلي بنگل او نه له ستور و
 خشه امان من چي د گلف
 بروج ، سياست او ديول دولشمانو
 به هلكه و بنوده هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 من اشنايي پيدا كوي د پيرزيات
 خوشي شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 و كم . ان من شواي به يونظر
 سره د اينزونا خشه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خشه ليد لس
 له همدن لري خشه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوندكوي دي او همنوي
 له پير نژدي خشه ليد لس



اوه دي تيكه من داندي و كوي له
 چكلن كار خشه چارچاپيره خط
 را و كيود اوله دي نه چي لسور ي
 نقاشي من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيكله په شه نه پوهي سري
 او پوهانوي هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 و كوي .
 ميووشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوي ايشم او
 پهلوق زده كرم . وواي او كه نه چي
 تراوسه پوري من تونلي دنيا ته
 اولوتق كوي دي . اورنهار شتاسو



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا تار وارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو - سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپ یا دیشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از حرات سرطانی معالجه میکنند؛ طوری که در سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد؛ در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجویز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می‌توانند، معجزه‌ناشدند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان ...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، یویدین و غیره. ایمژوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتوانی بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دکتورانی که بهمین منظور تربیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات می‌دهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می‌میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می‌دانیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر به معاینات صبی می‌پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. علاوه بر سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه به سرت امپید. هیچک با لامپور، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری نمود. میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی‌پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش را یکبار در هر فصل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ابرم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حساب دت و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلا مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هممنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه وزنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دلپسنگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون غوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند غنر مند نیز باشد.

باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، داری سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسلك مقدس طبابت به مسلك بسیار وسیع و بسیار پربهاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادری این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کار عایت زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از هسقی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره بی بیض نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه یوز خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیر افاتیونی حالا اینرا بگو که شیر افاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیر افاتیونی را میبراست منتها افشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— ثوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدی به سوالات ما جواب ارایه کردی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراك کم و کپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنگه فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحسیر داشتند. نشر به این صیت نامه جمعیه صدقه گاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعیه موعود به ارتش ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعیه را پرازیته و در میان پنه می نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر دیگری هم جمعیه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهداری میشود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارتش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعیه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعیه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی اس را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. ۰۰۰ شاره هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعیه صدقکار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقصر اند از آن جمعیه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده. قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعیه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعیه بانک راه هم سرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه هم سرم بتول و جمعیه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فرمایش آورده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسانو را فرسود. ۰۰۰ به اتان عنینم. عزیز کم که ۰۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تا کون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبو اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در عیانت های رقص که در کلبو ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. ۰۰۰ درین حرفی نیست. شما باید به کلبو اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی. ۰۰۰ تنها ۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۰۰۰ خدا نگهدار ۰۰۰ سعادت همراه ۰۰۰

حیرانوونکی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوزې ته تم ، تاسې د پلوی دانی پلاستیکی کړی چې پیلایل زنگونه ولری ، په پیلایسی کې لوبندی کړی . که چېرته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، یوازې یوه شمه ورته کوږم اوږد بهادره ټول رنگونه پاله کېن اها له پیل لویو څخه په پرله په پیل پیل مادم)) لکه څنگه چې ولیدل شول نههکوف په خپل ذهن کې دکر یو پیلایسی ترکس د حفظ کولو له پاره یوازې څو شمې فکر وکړ .

نههکوف دخپل دغې تبحرې پتاراز داډول څرگند کړ :
 ((دکار داسانهاله پاره په ذهن کې په هر رنگ باندې د یو څو نم زدم د بللگې په توگه اېن - رنگ یعنی کوټه ، نهوړتک معنی پشو ، تووړتک معنی مزاوداس

نور په رسی کې لوبوند و شوونکوته کوږم اېه ذهن کې یې په هماغو ټاکلوشانوسو بدلایم . د حفظ کولو له پاره زما له پاره نهوړه اسانه تاحیزي شمې عدد ونه باندې یې هم د هغوی دینه حفظ کولو له پاره درنگوسو نومونه اېنې دبللگې په توگه صفر یعنی سپین ، پېمېنې اېسی دو یعنی ټپاوداسی نور . په معنی صورت د شمیر لیاوژده کولو پروسه د رنگونو د بدلیدونکو - ترگه پوټو څخه جوړیږي او هغه وخت چې وروستی نتیجه تر لاسه شی نورنگونه بیرته په خپل ذهن کې د عددونو په لوی بدلایم فکرکوم چې د شعور خاروق المعاده نو په همدغه نکی کې مشخص کړی)) .

دغه اوتتمت تئوری غیرمادی تبحرې هم په یراز ایه اسانې سره ترسره کړی . همدارنگه د پیلایسی تبحرې سره سم وروسی اوونې د نظم څخه

ترو دو زیم صوی کال پورې پرته له کومه فایده ټاکلای ش اوکله کله د ستیج پرمخ داهم ثابتی - چې د پیلایسی تبحرې شمیراتکی شاملودل سره یوځای په یوه وخت کې دوسمقی اله هم فزول کېدای ش لکه څنگه چې لیدل شوی دی - نههکوف د پیلایسی تبحرې په معنی لخوا دوسمقی پیلایسی الی هم غږی .

نههکوف هغه کوی ثابتی کړی چې هر انسان کولای شي - داډول وړتیا پیدا کړی اولی همدغه کله کله داسې نظرونې . سه خبره داده چې داډول - استعداد د یې ساری استعداد په نامه بللکې دهغه استعداد په نامه یادکړی دتئوریتو په نتیجه کې یې وده اهریستگ کړی او همدارنگه ، نهانوی چس ((هغه څه چې په تئو کې به د یې ساری اوتاروق المعاده په نامه یادسی پهرلې به ولیدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمغنه (۶۲)

یک روزک دلم پرازم بود خواست نزد پدر برم آدرس مکل او را گرفت برم گفتد چه میگویم ، گفتم کاش دارم وقتی بگویم رفت ((او)) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گفت با من تیر مادرت میری ؟ گفتم : نی ، با من جسمی روح پدرم بر من ، برایش گفتم که من درجه عالم ، چه بی وایی های که این دنیا دارد ، همه اش در تقدیر من خلاصه شده اند .

او نظرم می دید ما می گفت : تو چه زندگی پر از شمشیر و فرانی داری ، و اتمام تو . . . حرفش را - بریدم و گفتم : زندگی به غرض منی آرزو ، آگه هر چه میگویم ، بین پدر آرام می گذارم .

بخانه پدر رسیدم شام بود ، آسمان تیره بود ، برف در کوچه ها پاتی بود ، باد سردی به گونه های من وزید ، نزدیک دروازه تهر رفتن رسیدم ، کوچه دروازه راه بارتکن نبودم تا آنکه پسر دروازه گشود ، اسم پدر را گرفت ، با من تاتی که داشت گفت : فرماین انا شریف دارم ، پدر من چلی رفتی ، چلی کوچکی بود ، خیلی پاک بود ، در دهلیز رسیدم ، خیلی پاک و منظم بعد آن دروازه اتاق صافون را گشود ، پدر من اتاق پاک داشتیم عکس در اتاق نصب بود ، یک مزه که حدود ششای سی ساله را داشت بطرف خیره شدم گمان کردم ، پدرم است . در چوکی نزدیکی که در پهلوم قرار داشت ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتاً جوانی داخل شد به او سلام کردم ، او هم سلام کرد و رسید چکار می داشتیم گفتیم تا آنی . . . کار دارم . ایشان تشرف ندارند . گفتند می آیند ، رفت و لطفی به بعد صدای یک مرد در دهلیز پیچید ، دستگیره چرخید آنطرف در پدرم بود بداخل خانه آمد ، حورت زده بطرفم نگریست ، سلام کردم ، دستش را بوسیدم او که چشم از چشمم بر نمیداشت پرسید : شما اسمتان ؟

بالمخندی گفتم : من یادگار مهم نان هستم ، چشم هایش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به افشام گرفت سراپایم را لرزید فراگرفت ، روم را بوسید و گریه کرد . پرسید چرا و قهقاری قبل نیامدی .

گفتم : پدر ، نمی توانم پدر بگویم اما بهرحال مرا - بهنخ ، من برای تو خاعی یک دردم که - سراف برایت بگویم آمده ام ، قصه زندگی ما را برایش گفتم ، غم هالم را ، درد هالم را ترسیمی از مادرم را برایش دادم گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختی انداختی و تو او را بدبخت ساختی اما او خوشبخت بود و مرگ به تو راهی لبخند زد ، تقدیر او به تقدیر من گنجانیده شد در پهن او من بودم ، من برای باقی غمخاش در ایمن دنیا ماندم و امروز مرا شوهری مثل تو رائده است ، پدر تنخ که به مادرم زوع نمودی در من درویی کی .

پدرم را بخدا سپاریدم و تنها به تبارش یکبار رفتم ، بار دیگری نتوانم رفت و بر ما مادرم باتسی غمخایم را نخواهم ریخت .

و به خلیج عظیم باز زندگی زان کم و مادرش می باشم تا شاید روزی غمخوارش باشم و در زندگی یک امید ی .

په نا آشنا کوی آشنا

د (۲۳) مخ پاتی

شعری داسیرولس فریاد دې چې د ستم او استعمار پر ضد چېنسی وهی او د خوشاله اوسو کاله راتلونکی زری وړکي خلک مبارزي ته را بړي او د سکوت او جو پتیا توږ غرونه تړوي .

نیتود ((تورو)) په درد ، در - د پده ، خوله ((سپینو)) سره یی هم د پنی نه درلوده . هغه د ابارتاید نه پخلایکد ونکسی د پنی و .

دغه شترشاعر ، طبیب او سیاستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په میاشت کې د اوه پنجاوس کلنې

په عمر به داسی حال کې چې شپه او روغ د خپل وطن او وطنوالو په خدمت لگیا ، مر شو .

زده شو و پیل شو .

اوه لرگین قایق کې ویر ل شو انسانانویه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نښې پرته وژول شو د هغی وروستی پنی سکې د یو یر خلوروی برخې لپاره و جوړول شو .

د لاری په دور وکې یې په توره ن د سپکاوي گړه پړوتی .

هغه ترانې چې دراسیم او ابار - تاید پنی لړ زوی خلور و هلسی تووستان د آزاد په لپاره د مبارزي ډگرت را بولی .

د پوستکی پر توره شپه یی این سهار ناست دې .

اوهغه یی اطاعت کولو تبحر و کړي خدای او خلکو ، هغه له لاسه وگرې دې : وطن او د (اوسیدو) تصور . . .

وقتی کودک درآب . . .

په ازمغنه (۳۱) خلقت پیر د ازمی

که امروز در جهان میلیون ها انسان وجود دارد که آبیازي نمی توانند و مواب خنراتک ناشی از این حقیقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ می کشاند ما را معتقد به آن می سازد که طریقه چارکونسی ازیمن هلی نمودن آن را دارند .

در انسانی تولد د خرتک (ایا) ناینده سازمان بین المللی حفظ الصحه دوکتورواگرهم حضور داشت او در باره نایش درآب نظر مثبت داد . ولی دو - کنوران ولادی ونسائی اتحاد شوروی اکثر مخالف چنین نوع

ولادت می باشند ، آنها می گویند : در صورت تولد درآب طفیل از ماحول (باستو ریزه) به ماحول غیر باستو ریزه باز حرارت مسافتد به حرارت غیر مساعد گری نماید و بر علاوه اگر مادر طلق در انانی زایش د چار خونریزی گردد د جلور می توان به او کمک کرد ؟

اماد ر واقعیت امر در حالت تولد هادی آیا طفل در ماحول باستوریزه تولد می گردن در واقع است که به مشک می توان آنرا باستو ریزه نماید ، بولاره تمام تولدات در شفاخانه صورت نی گزید . مساله دم تغییر حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم صادر تفاوت کیفی دارد . راجع به

خونریزی چنانچه قبلاً متذکر شدیم تولدات که درآب صورت گرفته شاید شرایط تولد درآب خونریزی را کاملاً نمی کند .

دکتوران ولادی ونسائی نه تنها باید نظریه چارکونسی (تولد درآب) را رد نمایند بلکه راجع به آن تحقیقات بیشتر را انجام دهند و کوشش نمایند تا نظریات خود را راجع به آن ارایه بدارند .

مستدیوی عکاسی جهان نما

عکاسی محافن خوشی شعرا طوور رنگه وسپاه و سینی می بد یرد .

د رس شهر مزار شریف متصص شفاخانه ملکی شمال روضه شریف .

تلفون ۲۲۹۴

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده کان گرامی عزیزان و...

تبل از همه از تاخیر نرسات
 محله خود بوزش میخوانم که به
 نسبت کمبود کافند بان مواجبه
 بودم در مورد نامه هایستان
 باید گفت که همه روز نامه بر محیط
 شما به اداره محله میرسد نامه
 آنرا مطالعه نموده و در حسیان
 نظریات و پیشنهادات و انتقادات
 شما قتر میگیرم از آنجکه تعدد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که برنامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا انانامه ما را -
 بخزیندی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط میگردید به جاسن
 رسانی و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحا ت معین ن
 نشر مییم البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پیشه ادات جا -
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد
 - دوستانیکه نظریات شانرا رایج
 کرده اند
 - یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرنی سعیده و دلف محمد -
 اسماعیل برهان ابالی مادل غروب
 شفیقه عافی عظمی محمد قنبر
 - خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند
 - یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 مشعل زینب مشعل محمود مشعل
 لیلانوب گلاب زاده و تریامند زاده
 محمد اسمعیل برهان ابالی سعید
 تونی امیری عبد الرحمن محمد سی
 بهیر عقیق سعید سورسار و
 دوستان شان حکم و اداع -
 غلام نقی بندی مریم حبیب الله
 قمر گل عبد الاحد ثابته مادل
 اختر میرمحمد حید سعید سعید ی
 مجله ازلیله لکرگاه نایده

فوت خیال محمد حمیدی و شکیبا
 حبیب زراعی رحیم صدیق
 موند نوزبه میراد سوسن
 نجوا شامیری هادی نایب خیل
 لیلیامید نسرن زهرا احمدی
 مونه حیکی ماریان عزیز زینبه
 توخی نوزبه احمدی نوزبه
 غمگسار زولیا باری عزیزان
 عبد الوهاب تمم نکره آنر
 هارون سعید لعل جان نیل
 بقیس موشک عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریان انوش
 عادل زهره نوزبه نیله کوب
 هستانی مریم ازهر مرزا شریف
 نسرن حید رحیم نیل و سجاد
 غلام محمد قادر برهان جولسری
 سحر ازروان امد الله خازن
 ماریا بقیس احمدی عزت الله
 محمد درم نوزبه مادل الواحد
 بیبا شکیبار امیر ایسه مقبول
 بنام عبد الرزاق ماهون عبد الحکم
 سحر احمد طرا احمدی نوزبه

محمد هاشم حسنت نوزبه
 محمد احمد ذی
 نعیمه عزیز زینبه
 نعیمه آریانی نوزبه
 نعیمه سیلا نوزبه
 نعیمه خلیسی
 فرخناز شرف سید رحمن بساور
 حمیده یکتا فریبا سحر فلورا
 آقایی نوزبه خلیلی مرثا خلیسی
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب سلیمان عیاسون
 غلام سخی ذبیح الله
 - خواننده گان که برشتهای شان
 را باماد رسان داشته اند
 - هنگامه مشعل سید پلاسور یارو
 دوستان شان محکم و اداع
 نقیبنده مریمون حمید ازلیله
 نسوان لکرگاه هدیقه مستور
 محمود و ستوره فاطمه نقیسن
 هورمین رودکی نوزبه رودکی
 سحر ازروان احمد الفراعهد ذی
 نثار احمد احمد ذی محمد سعید
 میرویس
 محمد هاشم حسنت نوزبه

مستوره لیلیامیران احمد
 نصیر احمد نصیر الماس پسا
 انوشه تادری رسوان حللی
 لمی برید من محمد فوت پیام
 شیما عزیز شایسته نواز
 محمد نادر زینب شایسته بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبد الرحمن اسفند پاری عیاس
 مری شاماحب نواز وکواسه
 است چنار عروسی کند
 ماد رکلان باخشم زیاد سعید
 اوجده توفیق پاداکتر صاحب
 روزی شخصی مادر کلان خود را
 نزد دکتر برد داکتر بعد از معال
 مری شاماحب نواز روحی دارد
 باید که مری کند
 نواز هفت آخر داکتر صاحب
 مری شاماحب نواز وکواسه
 ناکری فریبا عزیزان سعید
 میراحسین زقونه علی زلی
 تاجه عبد الله فدایح رامین
 غارف تشا محمد نسیم عزیز
 محمد زیاروزیری عبد الواس
 رحیم زور
 توریب اسدی ایسه
 کریمی عبد المجید شرف حکم
 باوری نیل فرنایل سعید
 آسلی ذبیح هنوا عیاس
 آرزومند سید فاسم مینسا
 (در د) سیمامید نواز رضیه
 گارمد انگشاز ها محمد
 ضرب ظفر کوهستانی سعید

گفت خالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفت گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفت که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که عده ات را در ریج و
 کتاب بینی
 از فلورانس شیم

مطالب ارسالی شما
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بهای ترین ساعت در کلکسیون
 (ریتر) ساعت نجومی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگتر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم است و رنگ ساعت دقیق
 این ساعت صفحه است که موقعیت
 اقطاب را در بین های شمال
 نمودار میکند
 بقیس عوکی
 گفت خالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفت گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفت که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که عده ات را در ریج و
 کتاب بینی
 از فلورانس شیم

نهایی از فریاب

با علاقه ی که به مجله سایون
 برای منزه در تیر رسید
 آوردن آن با تمام مشکلات
 میا ام به نسبت اینکه ما در دور
 دست ترین مناطق کشور زندگی
 مینمایم که تمام وسایلی در دست
 آباد فریاب میباشد در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احسان
 و با دین در زمین خود ااران
 مجله سایون استخوان
 ما نیز در ها دارند دل شان
 میخواهد فائولته بخوانند و یا
 شامل مسائل مالی گردند اما
 درین دور که نسبت کم مساع
 بودن فریاب و نوزبه در مجله
 و در تهیه نامه آنرا حسرت می
 زند نواز نهای رنگین و برتلا مس
 جوانان آملی ندارند پس
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به سایون از خدا خوا
 دو دفتر در دلفه خود شما تویش
 میجوایم در دلفه تا این نامه
 بنام (خواننده های فریاب و
 سخن بپند) بازمینید و
 خواهد شد بفرستید پس
 - نایقه هال و روان اید
 - نایق فریبا اید در دلفه
 - نواز اید دلفه سایون
 یا نواز دلفه و در دلفه
 آمل ترکیب میباشد اما به قدر
 آن مقدور برای سران و در بین
 نوزبه و آمل است برای مجله
 و منتظر بنشینید پس
 ام و بنده ام از تویش
 حال و روان را تاوار است

لحظه های
دروزار شریف

چندی میز حبیبه تریستن
 از لاف تمندان مدد سفری به شعر
 مزار شریف نایب
 این اقتضای زمان غمگسار
 کنورم میباشد که در آستان
 مانند دیده ام مثنی نواز
 میجوایم بدانه نایب
 با الوعرت گرفته است؟
 در آخر جا را رسم معیشت
 در جوان با احسان و سعید
 سایون با تمام مسایلی که تمام
 بعد از راه گام ۳۰ سال
 بازی کند و بازی با سعید کرده
 ارسال خواهد نمود میجوایم
 تمام مردم در بنی و بی بی
 در بنی نامه تلخ آرامی زندگی
 کند و خویش با خندان این آرزو
 ازمیخواهم و بری نامه و احسان
 میجوایم
 مجله سایون خیلی ها
 مجله از نشمنده رسد و در یک
 از جمله علاقمندان میباشم
 مجله خلیسی را در دلفه
 کم یاب است که به بسیار ممکن
 بدست می آید به هر ماره
 انرا نامه می کند ترا خود امان
 و خطیبه در نایب این امتیاز را
 بد وز خود نمی آید آمانکا
 نایب این بنی نواز پند
 میباشم بوقت میباشم

مجله از نشمنده رسد و در یک
 از جمله علاقمندان میباشم
 مجله خلیسی را در دلفه
 کم یاب است که به بسیار ممکن
 بدست می آید به هر ماره
 انرا نامه می کند ترا خود امان
 و خطیبه در نایب این امتیاز را
 بد وز خود نمی آید آمانکا
 نایب این بنی نواز پند
 میباشم بوقت میباشم



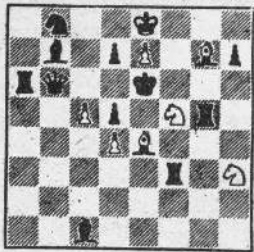
میرا حق و استاد بوهنشور
 ذبیح بلخ
 در وقت بلخ
 سان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج : مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ خواهد نمود
 می باشد که خود یکس از
 علاقمند سر سخت این مجله
 هستم راستی مطالب خوب و قابل
 استفاده دارد
 ج : خوب راجع به خرید
 ونور این مجله اگر گفتندی
 داشته باشی
 ج : مجله سایون خیلی
 عامک یاب است یت شماره انرا
 بعد از دو سه ماه بدست
 می آوری به بسیار مشکلات
 این مجله از بازار سیاه هم تیر
 کرده یعنی یت شماره حتی
 ۶۰ نفر می رسد
 به ه هفت یکی از علاقمند
 سر سخت این مجله اینطور
 ن رهندهم که اگر امکان داشته
 باشد مجله سایون از روس
 کتاب فروشو یعنی ولایت بلخ
 به ستوس مافرا کیرد در میان
 چند یان مزار شریف را زده می
 کند که فقط در وقت روز
 فروش رسد

مطالب ارسالی شما
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بهای ترین ساعت در کلکسیون
 (ریتر) ساعت نجومی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگتر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم است و رنگ ساعت دقیق
 این ساعت صفحه است که موقعیت
 اقطاب را در بین های شمال
 نمودار میکند
 بقیس عوکی
 گفت خالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفت گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفت که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که عده ات را در ریج و
 کتاب بینی
 از فلورانس شیم

مطالب ارسالی شما
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بهای ترین ساعت در کلکسیون
 (ریتر) ساعت نجومی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگتر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم است و رنگ ساعت دقیق
 این ساعت صفحه است که موقعیت
 اقطاب را در بین های شمال
 نمودار میکند
 بقیس عوکی
 گفت خالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفت گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفت که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که عده ات را در ریج و
 کتاب بینی
 از فلورانس شیم

مطالب ارسالی شما
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بهای ترین ساعت در کلکسیون
 (ریتر) ساعت نجومی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگتر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم است و رنگ ساعت دقیق
 این ساعت صفحه است که موقعیت
 اقطاب را در بین های شمال
 نمودار میکند
 بقیس عوکی
 گفت خالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفت گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفت که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که عده ات را در ریج و
 کتاب بینی
 از فلورانس شیم

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدایا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه -
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

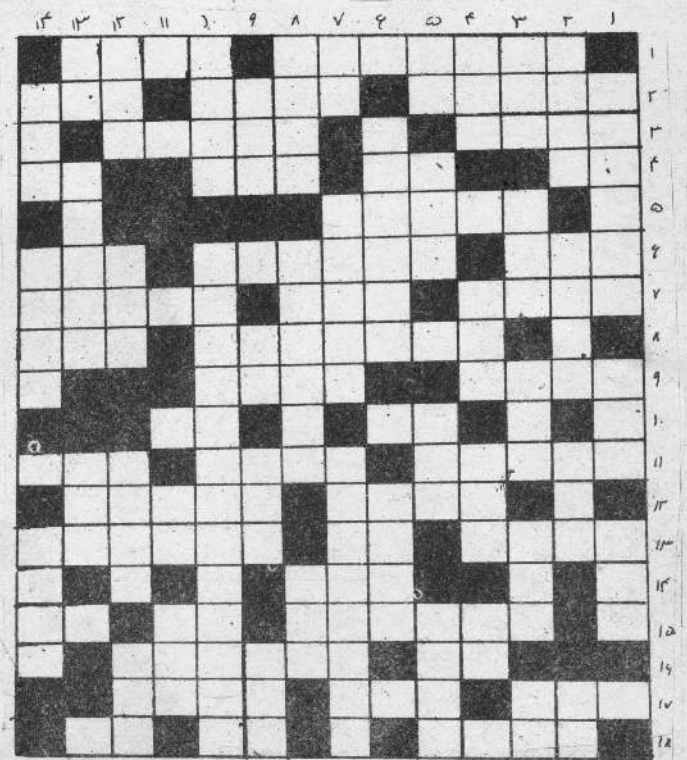
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افسی: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت.
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها.
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوش را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

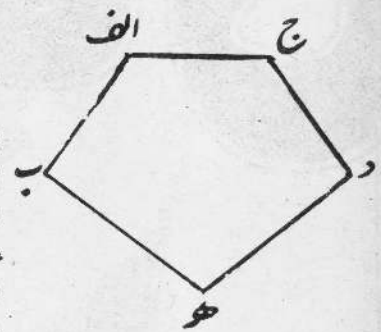
آترزیت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید .

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا های که

سرگرمی

سرگرمیهای این هفته را محمد حسین در جشنواره اختتامی مجله در روز شنباد فرستاده است .

و (صالح) به شنباد رفتند و ((مهداشانی)) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند ((صالح)) با ((محمد رحیم)) و ((نجار)) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه ((مامور)) با ((احمد فواد)) و ((ظفر)) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .

— ساعت ۹ ار ۷ : ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حسب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

— ساعت ۷:۴۲ : ((بدخشی)) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

— ساعت ۷:۲۵ : ((دهور)) به اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

— ساعت ۷:۲۷ : ((غلام سخی)) با ((سلیمان)) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

— ساعت ۷:۲۹ : ((نجار)) جهت خریداری لیمونات ، ((احمد فواد)) به شنباد ، ((عنیزی)) برای چای دم کردن رفتند .

— ساعت ۷:۳۳ : ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان ((باغبان)) به شنباد رفت .

— ساعت ۷:۳۷ : ((شاهپور))

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف ((هتیر)) عضو دیگر جمعیت ، ((محمد نادری)) هکن دیگرشان که ((دهور)) بود شسته بودند ، ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است و اسم او ((حسب الله)) نیست . از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلیمان)) را داشت .

— ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و ((محمد رحیم)) به شنباد رفتند .

— ساعت ۸ ار ۷ : ((هتیر)) و ((ملم)) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده ار ۷ دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند ((هتیر)) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکیت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیت جوار مکتب اهله، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از ارنابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

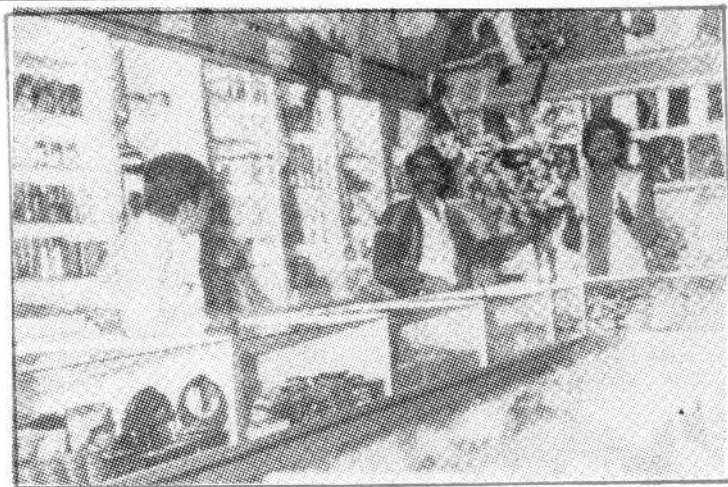
عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرفه جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میروند.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بندازی



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بوتهای ساخت وطن همیشه در خدمت شهروان است
بوتهای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**